

روابط سیاسی اتابکان آذربایجان با خلفای عباسی*

تورج تیموری^۱

چکیده

حکومت اتابکان آذربایجان با استفاده از منصب اتابکی موجود در ساختار حکومتی سلجوقیان و اختلافات داخلی شاهزادگان سلجوقی توسط اتابک شمس‌الدین ایلدینیز شکل گرفت. خاندان ایلدینیز در عصر اتابکی که از سال ۵۴۰ هـ تا ۶۲۱ هـ به درازا کشید، به اسم سلاطین سلجوقی، قلمرو سلجوقیان عراق را در این دوره به دست گرفته و حکومت و مقام اتابکی را موروثی کردند. مسأله اساسی در این تحقیق شناخت اصول حاکم بر مناسبات اتابکان آذربایجان به عنوان نمایندگان نظام سلطنت سلجوقی و سپس صاحبان آن، با دستگاه خلافت عباسی می باشد که به عنوان رهبر معنوی جهان اسلام سعی در احیای هویت سیاسی از دست رفته نهاد خلافت در دوران نابسامان سیاسی سلجوقیان را داشتند. روش تحقیق این پژوهش به روش کتابخانه ایی و با عنایت به منابع اصلی و تحقیقات جدید و با رویکردی توصیفی و تحلیلی بوده و دست آورد آن نشان می‌دهد که در طول دوران حکومت اتابکان، روابط این دو نهاد به دلایل مختلف، با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده و در این رابطه سیاسی، خلفای عباسی از هر فرصتی برای احیای هویت سیاسی خلافت و تسلط بر ماترک سلجوقیان عراق استفاده می‌کردند. واژگان کلیدی: ایران، روابط و مناسبات، اتابکان آذربایجان، سلاطین سلجوقی، خلفای عباسی.

The Political Relations of Atabegs of Azarbaijan and the Abbasid Caliphs

Tooraj Teimoori²

Abstract

Atabegs of Azarbaijan emerged and gained power with the help of Atabeg Shamsuddin Ildeniz, and by way of using the Atabeg office which existed in the Seljuqid ruling system and also through taking advantage of internal conflicts amongst the Seljuqid princes. Ildeniz dynasty ruled the Iraq Seljuqid territory from 540 to 621 AH under the name of Seljuqid Sultans and made the Atabeg office and government hereditary. The main idea behind this research is to identify the principles governing the relations of Atabegs of Azarbaijan—as the representatives of Seljuqid Monarchy—with the Abbasid Caliphate who, as the spiritual leaders of the Islamic world, were trying to revive the political identity of the Caliphate which was lost during the political chaos in the Seljuqid period. Using a descriptive and analytic approach, the present research focuses on the main references and new studies, and its results show that during Atabegs monarchy the relations of the two aforementioned identities undergone numerous ups and downs, due to different reasons, and in this political relation Abbasid Caliphs used every opportunity to revive the political identity of caliphate in order to dominate over what remained from Iraq of Seljuqids.

Keywords: Iran, Relations and interactions, Atabegs of Azarbaijan, Seljuqids sultans, Abbasid Caliphs.

مقدمه

مقام اتابکی در اصل از سنت‌های ریشه‌دار ترکان در خاندان سلجوقی بود که توسط آن‌ها در فرهنگ سیاسی ایران رواج یافت. مهم‌ترین وظیفه اتابک، جدای از تربیت اخلاقی شاهزاده تحت امر خود، آموزش حکومتداری برای شاهزاده تحت تربیت اتابکی بود. بعدها در گذر زمان و در پی ضعف قدرت سلاطین سلجوقی و غلبه امرا بر سلاطین، مقام اتابکی کارکرد اولیه خود را از دست داد. قدرت و اختیارات این مقام به تصاحب امرای متنفذ درآمده و بر قدرت سلاطین سلجوقی برتری یافت. از سال ۵۴۷ق. با مرگ سلطان مسعود سلجوقی، آخرین سلطان نسبتاً قدرتمند این سلسله، امرا و به خصوص امرایی که عنوان اتابک داشتند، به‌عنوان تنها گروه تأثیرگذار در مقدرات سلطنت سلجوقی مطرح شدند. اولین هدف آن‌ها گماشتن شاهزادگان تحت تربیت و اتابکی خود به مقام سلطنت بود. از این مقطع، نهاد امارت و به ویژه اتابکی، همه قدرت و اختیارات دو نهاد سلطنت و وزارت را در تشکیلات حکومتی سلجوقیان به تصاحب خود درآورد. به تدریج، رسیدن به مقام اتابکی از شکل انتصابی آن از طرف سلاطین به شکل تحمیلی مبدل شد که به واسطه آن شاهزادگان سلجوقی هر کدام به تصاحب یکی از امرای مدعی مقام اتابکی درآمده، به مقام سلطنت گماشته می‌شدند. نتیجه آن، جنگ‌های ممتد داخلی بین اتابکان بود که هر کدام مدعی گماشتن شاهزاده تحت اتابکی خود به سلطنت بودند. ظهور اتابکان آذربایجان، به‌عنوان اولین حکومت اتابکی موروثی در ایران در قلمرو سلجوقی در چنین محیط سیاسی صورت گرفت. با وجود این که زمان به حکومت رسیدن شمس‌الدین ایلدینیز^۳ در آذربایجان دقیقاً معلوم نیست؛ اما می‌توان احتمال داد که وی از سال ۵۴۰ق. به بعد عهده‌دار این مقام شده است،^۴ و لذا می‌توان این سال را مبدأ شکل‌گیری حکومت ایلدینیز در آذربایجان دانست. در منازعه قدرتی که پس از مرگ سلطان محمد در سال ۵۵۴ق. روی داد، ایلدینیز موفق شد که در سال ۵۵۶ق. سلیمان شاه را عزل و ملک ارسلان، شاهزاده تحت امر خود، را به مقام سلطنت بنشاند و خود با عنوان «اتابک اعظم» عهده‌دار امور سلطنت گردد.^۵ به این ترتیب، ایلدینیز که غلامی زرخرید بود، به مقام اتابک اعظمی رسید

۳. در منابع نام او به صورت‌های مختلفی چون ایلدینیز، یلدنیز، ایلدگز، ایلدکز، یلدکز، ایلاکز، و غیره یاد شده است؛ ولی در این مقاله صرفاً از عنوان ایلدینیز استفاده شده است.

۴. عزالدین ابی‌الحسن ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۹ (بیروت: بی نا، ۱۳۸۵ هـ/۱۹۶۵)، ص ۲۸۰.

۵. ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۸۱؛ صدرالدین ابوالحسن حسینی، *زبده التواریخ*، اخبار الامراء و الملوك السلجوقیه، ترجمه رمضان علی روح‌الهی (تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰)، ص ۱۷۲؛ ابوبکر نجم‌الدین محمد راوندی، *راحه الصدور و آیه السرور فی تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۸۵ و ۲۷۹؛ ابوابراهیم قوام‌الدین بنداری اصفهانی، *زبده النصره و نخبه العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)*، ترجمه محمد حسین جلیلی (تهران: بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۶)، ص ۳۵۶.

و با وجود سلطنت ظاهری سلطان ارسلان، اداره قلمرو سلجوقی را به دست گرفت. این پژوهش در پی آن است که به چگونگی روابط موجود در بین اتابکان آذربایجان و خلفای عباسی بپردازد. در واقع هدف پژوهش حاضر شناخت شرایط سیاسی حاکم بر عراق عجم و سلسله سلجوقی رو به اضمحلال، و روی کار آمدن عنصر سیاسی جدیدی به نام اتابکان و تاثیرات آن بر روابط با نهاد خلافتی می‌باشد که سالیان بسیاری را برای رهایی از سلطه سیاسی سلجوقیان تلاش کرد. نیز، شناخت روابط این دو نهاد پس از مرگ طغرل سوم در ۵۹۰ق. و جایگزینی اتابکان به جای سلاطین سلجوقی در رابطه با خلفا و نقش خوارزمشاهیان و قدرت طلبی‌های خلیفه الناصرالدین الله نیز از اهداف این پژوهش می‌باشد.

این موضوع تاکنون به صورت پژوهشی مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است و فقط در آثار برخی محققان که در متن مقاله به آن‌ها استناد خواهد شد، اشاراتی کوتاه در این ارتباط شده است. روش تحقیق این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و بر اساس تحلیل تاریخی داده‌های موجود در منابع دست اول و نقد و بررسی مأخذ و تحقیقات بوده است.

شرایط تاریخی خلافت عباسی در آستانه ظهور اتابکان آذربایجان

در آستانه ظهور اتابکان آذربایجان، روابط سلجوقیان و خلفای عباسی، آخرین روزهای روابط مقتدرانه سلطنت بر خلافت را تجربه می‌کرد. در واقع روند سیر نزولی اقتدار سلطنت بر خلافت از سال‌ها قبل شروع شده بود. بحران‌های سیاسی ناشی از تقسیم امپراتوری سلجوقی و سلطنت هم‌زمان سنجر در شرق و سلطنت پسران سلطان محمد تاپار چون محمود و مسعود در غرب و برخوردهای ناشی از این نوع حکومت و نتایج مثبت آن برای خلافت و نیز اقدامات خلیفه المسترشد بالله و فرزندش الراشد بالله، مثل افزایش برخی اختیارات خلیفه چون جمع‌آوری سپاه و انجام فرماندهی جنگ‌ها، برپایی چادر جنگی برای خلیفه که خاص حاکمان مستقل بود، به بهانه مقابله با شورش‌های متوالی دبیس بن صدقه مزیدی^۶ یا در برابر حملات مستقیم محمود^۷ و مسعود به بغداد و تقبل نهاد خلافت به‌عنوان یک نیروی سیاسی و نظامی دارای قدرت از سوی سلطان محمود^۸

۶. ابو الفرج عبدالرحمان ابن جوزی، المنتظم فی تواریخ الملوک والامم، ج ۹ (حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۵۷-۱۳۵۹ق)، ص ۲۴۲؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ بدر الدین العینی، عقدالجمعان فی تاریخ اهل الزمان، ج ۲ (مصر: انتشارات الهیبه المصریه، ۱۴۰۸ق)، ص ۳۶۷.

۷. ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۵۰۲؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۳۷۸.

۸. ابن جوزی، ج ۹، ص ۲۵۴؛ سبیط بن الجوزی، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، ج ۱۲ (حیدرآباد: مطبعه المعارف العثمانیه، ۱۳۷۰

و مسعود^۹ بن محمد تاپار به جهت تشکیل اتحادیه‌هایی با خلیفه علیه سلطان سنجر و یا به جهت مذاکرات سیاسی با خلیفه در پایان جنگ‌هایشان^{۱۰}، و شعله‌ور کردن آتش اختلاف بین شاهزادگان سلجوقی از طرق مختلف از جمله با مقاومت و یا تمایل در خواندن نام یکی از آن‌ها در خطبه‌های بغداد^{۱۱} و پذیرش وکالت خلیفه بر عراق توسط سلطان مسعود به‌عنوان امتیازی برای جلب رضایت المسترشد در اتحاد علیه سنجر^{۱۲} و... موجب احیای بسیاری از اختیارات سیاسی خلیفه شده که بیان از انتقال حق و حقوق و اقتدار سلجوقیان در بغداد به نهاد خلافت و شناسایی این حقوق و قدرت سیاسی خلافت از سوی سلطنت می‌باشد. این دو خلیفه حتی جان خویش را بر سر این مسئله از دست دادند.^{۱۳} بنابراین، به قول آلتای کویمن، مورخ ترک، این دوران نیز همچون دوران

۹. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۲۵؛ ابن اثیر ج ۱۰، ص ۵۳۳؛ عزالدین ابی الحسن ابن اثیر، *التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیه*، تحقیق عبدالقادر احمد طلبیات، (قاهره: دارالکتب الحدیثه، بی تا)، ص ۴۳؛ جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، (مصر: بی نا، بی تا)، ص ۴۳۲.

۱۰. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۴۳.

۱۱. مثل مخالفت با خواندن نام داوود بن محمود. نک: ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۲۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۵۳۲؛ ابوزید عبدالرحمن ابن خلدون، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)* ج ۵ (بیروت: ۱۹۷۹)، ص ۵۰۶؛ جمال الدین محمد ابن واصل، *مفروج الکروب فی الاخبار بنی ایوب*، ج ۱، تصحیح جمال الدین الشیال (مصر: بی تا)، ص ۴۶ و در مورد مخالفت با خواندن نام ملک مسعود، نک: ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۵۳۲؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۵۰۶؛ جلال الدین ابوالمحاسن ابن تغریبدری، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج ۵ (قاهره: دار الکتبه المصریه، ۱۳۷۵ق.م)، ص ۲۴۶. Ahmed bin Lütfullâh Münecimbaşı, *Câmî'ü'd-düvel (Selçuklular Tarihi)*, Cilt: II. yay: Ali Öngül. (Izmir: Akademi Kitabevi Yay, 2000), s.553; Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Abû'l Farac Tarihi*, Cilt: II. Çev: Ö. Rıza Doğrul. (Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları, 1945), s. 364.

۱۲. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۲۵؛ ابن اثیر ج ۱۰، ص ۵۳۳؛ ابن اثیر، *اتابکیه*، ص ۴۳؛ سیوطی، ص ۴۳۲.

۱۳. در مورد مرگ خلیفه المسترشد، نک: بنداری، ص ۲۱۲؛ ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۴۶، ۴۹؛ ابن اثیر ج ۱۱، ص ۳۴؛ ابن اثیر، *اتابکیه*، ص ۵۰؛ الملك الموید عماد الدین ابوالفداء، *المختصر فی الاخبار البشر*، ج ۲ (مصر: بی تا)، ص ۹؛ ابوالفرج غریغوریوس ابن العبری، *مختصر الدول*، مترجمان محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۳۵۴ و ۳۵۹؛ ابن قلانسی، ص ۲۵۰؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۸۱ - ۱۸۰؛ ابن واصل، ج ۱، ص ۶۰؛ ابن عمرانی، ص ۱۸۶ - ۱۸۵؛ ابن طقطقی، ص ۴۰۹ - ۴۰۸؛ سیوطی، ص ۴۳۳؛ قیاس الدین بن حمام الدین الحسینی خواند میر، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۲، ص ۴ (تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰)، ص ۳۲۱؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۰۷؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۹؛ سبکی، ج ۵، ص ۲۹۳ - ۲۹۲؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۴۰۵؛ ابن تغریبدری، ج ۵، ص ۲۵۷؛ احمد بن محمد فصیح خوافی، *محمل فصیحی*، ج ۲، تحقیق محسن ناجی نصر ابادی (تهران: اساطیر، ۱۳۶۸)، ص ۶۹۶.

Münecimbaşı, *Câmî'ü'd-düvel*, C.II, s.553; Ebu Abdullâh Muhammed Azimi, *Tarih (Selçuklular dönemiyle ilgili bölümler 430-538H)* gev. Ali Sevimi, (Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları, 1988), s.59; Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt: II. s.367

و در مورد مرگ الراشد بالله، نک: بنداری، ص ۲۱۴ - ۲۱۳؛ ابوسعید حمزه ابن قلانسی، *ذیل التاریخ دمشق (بیروت: نشر آمد روز، ۱۹۰۸)*، ص ۲۶۷. (تاریخ مرگ او را ۲۶ رمضان ۵۳۲ را ذکر میکند)؛ ابن العبری، *مختصر الدول*، ص ۳۵۱؛ ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۷۶؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۶۲؛ ابن اثیر، *اتابکیه*، ص ۵۵، ۵۴؛ محمد بن علی بن محمد ابن عمرانی، *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، تصحیح تقی بینش (مشهد: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۱۸۸؛ احمد بن یوسف ابن الارزاق، *تاریخ میافارقین و آمد*، تحقیق بدوی عبدالطیف عوض (قاهره: ۱۹۵۹)، ص ۴۷؛ شهاب الدین عبدالرحمن ابوشامه، *الروضین فی اخبار الدولتین*، ج ۱، تصحیح محمد حلمی (قاهره: ۱۹۵۶)، ص ۸۰؛ ابن واصل، ج ۱، ص ۷۰ (تاریخ ۸ رمضان ۵۳۲ ق. را می‌نویسد)؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۵۱۳؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۴؛ سیوطی، ص ۴۰۲؛ فصیح خوافی، ص ۶۹۶

منازعات پاپ با امپراتوران روم شرقی در غرب، می‌توانست سرآغاز دوران مشابهی در شرق یعنی شروع مجادلات خلافت عباسی با امپراتوران سلجوقی بوده باشد و ما می‌توانیم از این تاریخ، چنین عنوانی را در روابط سلطنت با خلافت بکار ببریم.^{۱۴}

جانشین الراشد بالله، خلیفه المقتفی لامرالله، باوجوداین که خود منصوب سلطان مسعود در مقام خلافت بود،^{۱۵} در مقابل خواسته‌های سلاطین سلجوقی واکنش نشان می‌داد. در اولین اقدام استقلال طلبانه‌اش، در مقابل زیاده‌خواهی‌های وزیرش، شرف‌الدین علی بن طراد الزینی که طرفدار سلجوقیان بود مقاومت نمود که نتیجه آن عزل وزیر و فرار او به نزد سلطان مسعود بود. باوجوداین، عفو وزیر توسط خلیفه که به درخواست سلطان سنجر و مسعود صورت گرفت،^{۱۶} نشان می‌دهد که هنوز سلطان مسعود و سلاجقه بر خلافت و المقتفی لامرالله اقتدار و تسلط دارند.

در این سال‌ها سلطان مسعود گرفتار امرای قدرتمند سلجوقی چون آق سنقر و امیر چاولی و سپس امیر عبدالرحمان طغان یورک و وزرای انتصابی آن‌ها بر وزارت خویش شده بود. افزایش نفوذ امرای سلجوقی بر سلطنت و سعی مسعود برای مقابله با آن‌ها از جمله مهم‌ترین عواملی بود که باعث می‌شد سلطان مسعود در اواخر سلطنت خویش نسبت به خلافت مدارا کند. برخورد و حذف برخی از این امیران توسط مسعود،^{۱۷} موجب حمله آن‌ها به بغداد و غارت آن‌جا شد.^{۱۸} (۵۴۳ ق.) خلیفه عباسی نیز به همین بهانه از یک‌سو دستور داد به سرعت دیوار بغداد را ترمیم کنند و از امرای مزبور خواست که بازگردند،^{۱۹} و از سوی دیگر به سلطان مسعود چنین خبر فرستاد که بنابر توافق قبلی، امکان جمع‌آوری سپاه را ندارد. در پی آن سلطان مسعود بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی خود را نسبت به خلافت انجام داده و با لغو این ماده از توافق بین خودشان، به المقتفی اجازه جمع‌آوری و

14. M. A. koyman, *Buyuk Seçluklu Imperatorlugu Tarihi*, C. II, *Imparatorluk Devri*, (Ankara: TTK Yayınları, 1984), s. 59; Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt: II. s. 375.

۱۵. ابن قلاسی، ص ۲۵۶؛ ابن عمرانی، ص ۱۸۹؛ ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۶۱؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۷؛ سیوطی، ص ۴۳۷؛ بدر العینی،

ج ۲ ص ۴۱۵.

۱۶. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۸۵ و ۹۶ و ۱۰۵؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۷۵ و ۸۶ و ۸۹؛ ابن عمرانی، ص ۱۸۹. Azimi, *Tarih*, s.64; Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt: II. s.376.

۱۷. حذف امیرانی مثل طغان یورک و امیر بوزابه و امیر عباس توسط سلطان، به رنجش و پراکنده شدن دیگر امراء منجر گردید. عاقبت این امرای ناراضی مانند امیر ایلدیز مسعودی صاحب گنجه و ارانیه، امیر بقش، امیر تتر حاجب از ناحیه جبال، امیر طرنطای محمودی (شحنه واسط) و ابن طغان یورک به بغداد حمله کردند. نک: بنداری، ص ۲۶۵؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ حسینی، ص ۱۴۸. ۱۴۹.

۱۸. بنداری، همان؛ حسینی، ص ۱۵۰؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۱۱، ۱۱۲.

۱۹. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

تجهیز سپاه را می‌دهد.^{۲۰}

در اقدامی مشابه گروه دیگری از امراء چون علی بن دبیس و طرئطای و آلپ قوش به همراه ملک‌شاه بن سلطان محمود و تعداد بسیاری سپاه ترکمن در سه فرسخی بغداد اردو زده (رجب ۵۴۴ ه. ق) و از المقتفی خواهان خطبه به نام ملک‌شاه شدند. ولی خلیفه به آن‌ها اعتنایی نکرد و شروع به جمع‌آوری سپاه و سلاح نمود.^{۲۱} در این‌گونه حوادث آن کسی که از همه موفق‌تر بود خلیفه بود. زیرا خلیفه، طی این اتفاقات، برای خود امتیازاتی چون حق انتخاب وزیر و مدرس و قاضی و تعیین مأموران دولتی را گرفت.^{۲۲}

اشتغال سنجر به مقابله با بهرام شاه و غزنویان در شرق و مداخلات او در ماوراءالنهر به علت بروز اختلافات بین ارسلان خان حکمران غربی قراخانیان که متحد و پدرزن سنجر محسوب می‌شد با حکمران شرقی قراخانیان و استقلال‌طلبی‌های آتسز خوارزم شاه و غوریان افغانستان (امروزی)،^{۲۳} از جمله حوادث سیاسی و نظامی بودند که باعث کم‌توجهی سنجر به غرب و خلافت گردید. ولی آن‌چه از همه بیشتر بر روابط سلطنت سلاجقه بزرگ با نهاد خلافت تأثیر گذاشت، شکست سنجر در نبرد قطوان به سال ۵۳۶ ه. ق. بود.^{۲۴} به لحاظ سیاسی خلفای عباسی نمی‌بایست از این شکست چندان ناراضی بوده باشند. زیرا، در این ایام المقتفی در پی احیای قدرت سیاسی خلافت بوده و این شکست به نفع او تمام می‌شد. سبط بن جوزی در اظهاراتی که در ارتباط با وقایع شکست سنجر از قراخانیان دارد، می‌نویسد: «خداوند برای (خون خلیفه) المسترشد، انتقام گرفت و خرابی و ویرانی را نصیب او کرد.»^{۲۵} از این امر می‌توان نتیجه گرفت که محافل اطراف خلیفه در بغداد نیز از این مشکلات پیش‌آمده برای سنجر خشنود بودند. از سوی دیگر شکست قطوان موجب آشکار شدن ضعف سلجوقیان بزرگ گردید. بنابراین، این دولت نیز به سرعت رو به سراشیبی سقوط گذاشت

۲۰. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۲۱. حسینی، همان.

۲۲. ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۳۱.

۲۳. بنداری، ص ۳۱۸، ۳۱۴ و ۳۳۷، ۳۳۶؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۶؛ راوندی، ص ۱۶۹؛ رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ،

تاریخ آل سلجوق، به تحقیق محمد روشن (تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۶)، ص ۶۳-۵۷.

۲۴. بنداری، ص ۲۸۸، ۲۷۶؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوق‌نامه به همراه ذیل سلجوق‌نامه، تالیف ابو حامد محمد بن ابراهیم،

به اهتمام میرزا اسماعیل خان حمیدالملک افشار (تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲)، ص ۴۶، ۴۵؛ راوندی، ص ۱۷۴، ۱۷۲؛ حسینی، ص ۱۵۳.

۱۵۲؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۵۷، ۵۴؛ عطا ملک بن محمد جوینی، تاریخ جهانگشای، به تحقیق محمد قزوینی، ج ۲ (تهران: انتشارات دنیای

کتاب، ۱۳۸۵)، ص ۵ و ۸۴، ۸۲؛

۲۵. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۸۰.

و نه تنها سلاجقه عراق و خلافت از این موقعیت استفاده کردند، بلکه تجزیه‌طلبان داخلی مانند خوارزمشاهیان و غوریان نیز به سرعت فعالیت‌های خود را در جهت استقلال‌طلبی آغاز نمودند. اولین اقدام از سوی خلیفه مقتفی صورت گرفت. او خطبه خواندن به نام «سلطان الاعظم، سنجر» را قطع کرد.^{۲۶} از سوی دیگر مسعود نیز خود را سلطان الاعظم و خاقان نامید. همین امر باعث دخالت سنجر در حکومت سلاجقه غربی می‌گردد. در نهایت دو سلطان در ری باهم صلح کردند.^{۲۷} از سوی دیگر آتسز در بین تجزیه‌طلبان، از همه زودتر به حرکت درآمد. سنجر تا اواخر دوران سلطنت خویش چندین بار مجبور به جنگ با آتسز خوارزمشاه شده و این جنگ‌های داخلی فرصت مداخله و رسیدگی به امور خلافت را از وی گرفت. البته به‌جز آشکار شدن ضعف سنجر در نبرد قطوان و تمایلات استقلال‌طلبانه آتسز، شبانکاره‌ای علت دیگری را هم در خروج و شورش او بر سنجر مؤثر می‌داند. او در همین ارتباط می‌نویسد: «خلفای بغداد به حکم آن که از سلاطین سلجوقی جفاها می‌دیدند، نامه‌ها بنیشتند به آتسز به اغوا و تحریص طلب ملک.»^{۲۸} البته راوندی نیز بدون اشاره مستقیم به نام امراء و اتابکانی که توسط خلفای وقت علیه سلاطین سلجوقی تحریک می‌شدند، می‌نویسد: «و این جنس که در این حال نواب دارالخلافه پیش گرفته‌اند که امرای اطراف را رشوه‌ها می‌دهند و تشویق ممالک می‌جویند تا امن و ولایت ایشان و اظهار حکم بر دیگران باشد. . . .»^{۲۹}

سلطان مسعود در اول رجب ۵۴۷ ق. و در سن چهل و پنج سالگی فوت نمود.^{۳۰} اغلب منابع مرگ سلطان مسعود را پایان دوران طلایی و اقتدار سلاجقه و آغاز اضمحلال و مرگ این سلسله ذکر کرده‌اند.^{۳۱} ابن اثیر می‌گوید: «با او سعادت دودمان سلجوقی فرو مرد، پس از او دیگر رایتی برای

۲۶. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۸۵

۲۷. بنداری، ص ۲۶۷؛ ابن قلانسی، ص ۳۰۱، ۳۰۲.

۲۸. محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، ج ۲ (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۵.

۲۹. راوندی، ص ۳۳۴.

۳۰. بنداری، ص ۲۷۱ (اشاره دارد در جمادی الثانی ۵۴۷ ه. ق. فوت کرده است)؛ ابن جوزی ج ۱۰، ص ۱۴۷؛ ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۴۸؛ ابن اثیر، اتابکیه، ص ۱۰۵؛ ابن العبری، مختصر الدول، ص ۳۶۱؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۲۱۲؛ رشید الدین فضل الله همدانی، ص ۹۲؛ حمد الله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، ج ۳، به تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۳۶۲؛ اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایه و النهایه و معه نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، ج ۱۲ (مصر: ۱۳۵۱ ق. ۱۹۳۲)، ص ۲۲۹؛ بدر العینی، ج ۲، ص ۴۴۹؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۲۰۲، او تاریخ ۱۱ جمادی الاخر ۵۴۷ ه. ق. را ذکر می‌کند.

۳۱. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۲؛ ابو العباس شمس الدین ابن خلکان، وفات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۵ (بیروت: ۱۹۷۸ م.)،

ص ۲۰۲؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۲.

آن‌ها نماند که بدان امید بندند یا پیرامونش گرد آیند.^{۳۲} و مقریزی نیز می‌نویسد که با مرگ سلطان مسعود، «سعادت خانه سلاجقه نیز بمرد.»^{۳۳}

پس از مرگ سلطان مسعود، با توجه به این‌که سلطان مسعود فرزند ذکوری نداشت،^{۳۴} در منازعه قدرتی که بین برادرش سلیمان، پسران برادرش محمود، یعنی ملکشاه و محمد، و برادرزاده دیگرش یعنی ارسلان بن طغرل روی داد، سلطنت به محمد (محرّم ۵۴۸ هـ. ق - ذی‌الحجه ۵۵۴ هـ. ق) رسید.^{۳۵} اشتغال شاهزادگان سلجوقی به جنگ‌های موجود بر سر تاج‌وتخت باعث گردید که همای سعادت بر سر مقتفی فرود آمده و در اغلب جنگ‌هایش علیه سلاجقه پیروزی با وی باشد. بدین صورت منازعه‌ای که در بغداد بر سر پایان دادن به سلطه سلجوقیان از دوران المسترشد شروع شده و در دوران الراشد بالله ادامه یافته بود، با پیروزی المقتفی به نقطه اوج و پایان خودش رسید. به قول ابن طقطقی: «در خلافت وی جنگ و ستیزه خانگی میان او و سلطان ایران بروز کرد که در آن پیروزی با وی بود.»^{۳۶}

او نخستین خلیفه عباسی است که در استقرار مجدد قدرت سیاسی - نظامی خلافت گام‌های مؤثری برداشت. مرگ سلطان مسعود سبب شده بود دربار خلافت، آستانه خود را از تحمیلات و فشارهای عوامل سلجوقی آزاد سازد. پس از مرگ سلطان مسعود، خلیفه در بغداد هرگونه اقدامی برای تقویت استحکامات آن انجام داده بود. خلیفه‌ای که در دوران حیات سلطان مسعود «خلافت او رواجی نداشت و او را بر املاک موروث بیش دست تصرف نبود»^{۳۷} به یک‌باره پس از وفات سلطان مسعود و رانده شدن مسعود بلالی از بغداد:

فرمان به نگهداشتن ذخیره‌ها و افراد صادر کرد. به کار صنعت‌گران و اسلحه‌سازان پشت‌گرم بود. سنگ‌های منجنیق در بغداد کمیاب بود. خلیفه فرمان داد که هزاران سنگ منجنیق در کشتی‌ها آماده کنند. نیز دستور داد که کشتی‌های جنگی بسازند. این کشتی‌ها در دجله همچون کوه‌های متحرک می‌گردیدند.^{۳۸}

۳۲. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

۳۳. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی، کتاب السلوک لمعرفة الدول الملوک، ج ۱، نشر و تحقیق مصطفی زیاده (قاہرہ: ۱۹۵۶)،

ص ۳۸.

۳۴. حسینی، ص ۱۵۵.

۳۵. بنداری، ص ۲۷۳؛ نیشابوری، ص ۶۷؛ راوندی، ص ۲۵۵.

۳۶. محمد بن طباطبا ابن طقطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی، مترجم محمد وحید گلپایگانی (تهران:

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۲۷۶.

۳۷. قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۳۶۱.

۳۸. بنداری، ص ۲۹۶.

خلیفه پس از دریافت خبر مرگ سلطان مسعود به سرعت با همدستی وزیرش - عون الدین بن هبیره - کار را بر مسعود بلالی خادم سلطان و والی بغداد سخت گرفت و به دنبال آن مسعود بلالی که روابط مناسبی با المقتفی نداشت، به اقطاع خود در تکریت رفت. به همین دلیل خلیفه المقتفی ضمن دستور ضبط منازل کارکنان سلطان و شحنة، به سربازان خود فرمان غارت این منازل را نیز داد^{۳۹} و اموال و دارایی‌های او و کلیه یاران سلطان را در بغداد مصادره کردند.^{۴۰} با قتل سالارگرد امیر حله توسط مسعود بلالی، خلیفه سپاهی را به همراه وزیرش عون الدین به این منطقه اعزام داشت و حله را نیز متصرف شد.^{۴۱} پس از چندی خلیفه خودش در رأس اردویی موفق به تسلط بر واسط و کوفه گردید. (ذی القعدة ۵۴۷ق.م)^{۴۲} خلیفه مدتی بعد برای به دست آوردن حاکمیت تکریت که اقطاع مسعود بلالی بود، چند بار آن جا را تحت محاصره گرفت و درنهایت در دوران سلطان محمد به تصرف قوای خلیفه درآمد. (۵۴۹ق) ^{۴۳}

بدین ترتیب خلیفه المقتفی با تسلط بر کوفه و حله و بصره، توانست نفوذ خلافت را بر سراسر نواحی جنوبی و مرکزی گسترش دهد و این گسترش نفوذ خلافت از اوایل سده چهارم قمری/ دهم میلادی بدین سو، سابقه نداشته است. بنداری در خصوص حاکمیت خلیفه بر بغداد و مناطق آن می‌گوید که:

عراق تماماً در تملک خلیفه درآمد و حدود آن از یک طرف از کوفه تا حلوان و از طرف دیگر از تکریت تا عبادان شد. شهر واسط و توابع آن و شهر بصره و رودخانه‌هایش و قلعه‌ها و شهرهای آنجا شهر حله و کوفه و نهر ملک و نهر عیسی و دجیل و رازان را به‌علاوه راه خراسان تا نزدیکی حلوان را خلیفه تماماً به طریق اقطاع به اشخاص داد.^{۴۴}

درواقع المقتفی در ادامه روند افزایش اقتدار نهاد خلافت، اقطاعات وزیر سلطان و صاحب‌منصبان سلجوقی در منطقه عراق را به وزیر خود واگذار کرده بود.^{۴۵} وی دیواری را که المسترشد و وزیرش ابونصر احمد بن نظام الملک در سال ۵۱۷ق.م پیرامون بغداد برآورده بودند، مستحکم کرد و نیز

۳۹. همان، ص ۲۸۱؛ بنداری اشاره دارد که مسعود بلالی پس از مرگ سلطان مسعود به حله رفته بود. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۳؛

ابن الازراق، ص ۹۳.

۴۰. در باب بزرگ نمایی معدوم کردن شراب‌های منزل مسعود خادم و مصادره اموال وی، نک: ابن اثیر، همان.

۴۱. ابن اثیر، همان؛ حسینی، ص ۱۵۹ (حسینی با ذکر سالارگرد به صورت (سالارجور) وقایع را به گونه ای دیگر ذکر می‌کند).

۴۲. بنداری، ص ۲۸۱؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۳؛ ابن الازراق، ص ۹۴-۹۳.

۴۳. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۸؛ ابن اثیر، ج ۲۰، ص ۲۷۷-۲۷۶.

۴۴. بنداری، ص ۲۸۲-۲۸۱.

۴۵. بنداری، ص ۲۸۲.

خندقی گرد شهر بکند.^{۴۶} مقتفی سپاهی خصوصی از غلامان رومی و ارمنی به نام «غلامان خلیفه» تشکیل داد و از وارد کردن غلامان ترک در قشون خود امتناع ورزید.^{۴۷} در تمام این اقدامات خلیفه از کاردانی و توانایی وزیر دانشمندش، عون‌الدین یحیی بن هبیره برخوردار بود و بعد از پیروزی وی در سال ۵۴۹ق. بر ارسلان بن طغرل، خلیفه لقب (سلطان العراق و ملک الجیوش) را به او اعطا کرد.^{۴۸} ابن هبیره وزارت مستنجد (۵۶۵-۵۵۵ق.) پسر و جانشین خلیفه مقتفی را نیز بر عهده داشت و در تمام مدت وزارتش به شدت از حقوق و موقعیت سیاسی خلافت در برابر سلاطین سلجوقی دفاع می‌کرد.^{۴۹} سیاست مالی عون‌الدین و تقویم مجدد اراضی عراق^{۵۰} به تقویت بنیه خلافت انجامیده بود. این تحركات خلیفه هنگامی شدت گرفت که سلطان ملک‌شاه سلجوقی (رجب ۵۴۷ق. - شوال ۵۴۷ق.) در حالت ضعف به سر می‌برد و به سرعت از صحنه سیاست حذف گردید. عامل دیگری که نقش اساسی در تضعیف سلاجقه اقتدار خلافت را به دنبال داشت، شکست سنجر از غزا در محرم ۵۴۸ق. و اسارت وی تا رمضان سال ۵۵۱ق. بود. یکی از نتایج شکست سنجر از اوغوزها و اسارت وی این بود که سنجر دیگر وجهه و ابهتی در عراق نداشت. جوینی می‌گوید که پس از آن که سنجر اقدام به فرار کرد، وی را در قفس آهنین نگه می‌داشتند. احتمال می‌رود که در اواخر اسارتش، وی را تحقیر کرده، گرسنه‌اش داشته و محرومیت‌های دیگری نیز به او داده باشند،^{۵۱} و به گفته سبط بن جوزی، در میان اهل بغداد نام سنجر به بیچارگی و زبونی ضرب‌المثل شده بود.^{۵۲} این امر باعث تضعیف هر چه بیشتر عنوان «سلاجقه بزرگ» می‌گردید. در اثر وقوع این حادثه، سلطان محمد به تنها حکمران واقعی سلجوقیان تبدیل شد و از این پس خلفا فقط با سلاجقه عراق روابط داشتند و سنجر در این ارتباط هیچ نقشی بر عهده نداشت.

با وجود این که پس از رهایی سلطان سنجر از اسارت غزا^{۵۳} (رمضان ۵۵۱ق.)، اعمال و رفتار

۴۶. بنداری، همان؛ ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ ابن طقطقی، ص ۲۲۳.

۴۷. بنداری، ص ۲۸۲؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۲، ۱۶۱ و ۲۵۶.

۴۸. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۳۵.

۴۹. ابن طقطقی، ص ۴۲۴، ۴۱۹؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۹۶؛ عزالدین ابی الحسن ابن اثیر، تاریخ کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۰، ج ۲، ترجمه علی هاشمی حابری و ابوالقاسم حالت (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، ص ۲۸۰.

۵۰. آدموند، باسورث، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۳۹۰-۶۱۴ق)» در جی بویل (گرد آورنده)، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، ج ۳، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۹)، ص ۱۶۶.

۵۱. جوینی، ج ۲، ص ۱۲.

۵۲. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۵۳. سلطان سنجر در رمضان ۵۵۱ق. وارد مرو شد. نک: ابن اثیر، ج ۲۰، ص ۳۰۸.

غزها در خراسان تحت نظارت درآمد و محدود شده بود؛^{۵۴} ولی با وجود این، سلطان سنجر نتوانست آن شکوه و عظمت سابق را برای سلجوقیان بازگرداند و با مرگ او امپراتوری سلجوقیان بزرگ پایان یافت و به قول آقاجانوف «دولت شرقی سلجوقی در نهایت، دیگر خیالی بیش نبود.»^{۵۵}

با مرگ سلطان سنجر در ۱۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ ق. خواندن خطبه به نام سلاطین سلجوقی در بغداد قطع شد و پس از آن مقتفی برای توقف خواندن خطبه به نام سلجوقیان در دیگر مناطق عراق عرب، پیغام‌هایی را به امراء الجزیره و شام فرستاد. با مرگ مسعود در ۵۴۷ ق. و سلطان سنجر در ۵۵۲ ق. اقتدار و حاکمیت سلجوقیان در عراق عرب و خراسان پایان یافته بود.^{۵۶}

روابط اتابکان آذربایجان با خلفای عباسی

در آستانه شروع روابط اتابکان آذربایجان با خلافت عباسی و در دوران کوتاه سلطنت سلیمان شاه، خلیفه مقتفی وفات نمود^{۵۷} و پسرش به نام المستنجد بالله خلیفه جدید شد.^{۵۸} سن او در هنگام بیعت با وی ۴۵ سالگی می‌شد و مدت‌ها ولیعهد پدرش بود و به سال ۵۵۵ ق. به خلافت رسید.^{۵۹} از سوی دیگر با وفات سلیمان شاه در ربیع‌الاول ۵۵۶ ق. دوران استقلال حاکمیت سلاجقه عراق نیز به اتمام رسید و از این تاریخ، دولت سلاجقه غربی در تحت نظارت اتابکان آذربایجان به حیات خویش ادامه دادند. از این تاریخ تغییر بزرگی در روابط سلطنت و خلافت روی داد و آن این که از این به بعد اتابکان آذربایجان جایگزین سلاطین سلجوقی در روابط با خلفای عباسی شدند.

پس از مرگ سلطان مسعود در ۵۴۷ ق. خلیفه عباسی مقتفی که از تباهی‌های امیران سلطانی

۵۴. ابن اثیر شرحی در باب وضعیت غزها در خراسان می‌آورد که دلالت بر تضعیف موقعیت آنان در این هنگام دارد. نک: ابن

اثیر، ج ۲۰، ص ۳۰۹-۳۰۷.

55. Sergey Ağacanov, *Selçuklular*, Çev: Ekber N. Nəcəf və Ahmət R. Annabərdiyev (İstanbul: Ötügen, 2006), s. 323.

۵۶. ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵۷. در مورد مرگ او در بعضی منابع نوشته شده است که در سال ۵۵۵ ق. به علت بیماری تراکی، (نک: ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۶۸؛ شمس الدین ابو عبدالله ذهبی، تهذیب سیر الأعلام النبلاء، ج ۲۰، خلاصه شده توسط احمد فایز الحمصی و تحت نظر شعیب الأرنؤوط (ناشر: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ ق. / ۱۹۹۱ م.)، ص ۴۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۴۱.) و در برخی منابع نوع بیماری ورم گلو و یا تنها بیماری خلیفه قید شده است. (نک: ابن طقطقی، ص ۲۷۷.) او هنگام مرگ ۶۶ سال داشت. نمازش را پسرش مستنجد خواند و در خان‌های دفن شد. سپس به رصافه منتقل گردید. مدت خلافت او کمی بیش از ۲۵ سال بود. نک: ابن عمرانی، ص ۲۲۵؛ حسین بن محمد دیاربکری، تاریخ الحمیس فی احوال النفس نفیس، ج ۲ (قاهره: ۱۲۸۳ ق.)، ص ۴۰۵؛ قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۳۶۲؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۷۱۵.

۵۸. بنداری، ص ۳۵۰؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۶۸، ۲۶۹؛ ابن اثیر، اتابکیه، ص ۱۱۴؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۷۱۵.

۵۹. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

در بغداد همچون مسعود بلالی در ترس و وحشت بود،^{۶۰} امرای اقطاعی سلاجقه را از این منطقه بیرون راند.^{۶۱} به همین دلیل نیز این امراء و در رأس آنها مسعود بلالی و آلپ قوش به دلیل عدم تمایل سلطان محمد در حمله به عراق تصمیم گرفتند که خودشان بدون مشارکت سلطان محمد به جنگ با خلیفه بروند. ولی برای کسب مشروعیت این جنگ، از سلطان محمد اجازه خواستند که یکی از دو شاهزاده موجود در قلعه تکریت (ملکشاه یا ارسلان شاه) را در رأس اردوی خود قرار دهند. سلطان محمد اجازه داد که ارسلان شاه در رأس این اردو قرار بگیرد. به همین دلیل مسعود بلالی که تکریت را در کنترل خود داشت، ارسلان شاه را در رأس اردوی جنگی علیه خلیفه قرارداد.^{۶۲} این اولین برخورد ارسلان شاه علیه خلافت بود و یا به عبارتی اولین رویارویی خلافت و سلطنت در دوران ارسلان شاه به حساب می‌آمد. در نهایت ارسلان شاه پس از شکست این اردوی امراء در نبرد بیگمزا (بجمزا)،^{۶۳} موفق به فرار به لحف و از آنجا به نزد اتابک و پدرخوانده خود ایلدیز شد.

شمس‌الدین ایلدیز که خاستگاه غلامی داشت، در دوران سلطنت سلطان محمود توسط وزیر ابو حامد علی بن احمد سمیرمی از تجار برده خریداری شده بود.^{۶۴} پس از قتل وزیر توسط اسماعیلیان در ۵۱۶ق. اموالش توسط سلطان مصادره شد و بدین ترتیب ایلدیز به خدمت سلطان محمود درآمد.^{۶۵} او با کفایت و مهارت خود به سرعت در مطبخ سلطانی مقام (خوان سالار) یافت^{۶۶} و تا زمان مرگ سلطان محمود در همین مقام بود. پس از قدرت‌یابی طغرل دوم، او توسط سلطان به مقام امیری رسید و سپس سمت اتابکی فرزند خردسال طغرل یعنی مؤمنه خاتون به ازدواج درآورد^{۶۷} و سپس منطقه اران را به اقطاع به ارسلان و در واقع به ایلدیز سپرد و او نیز به تدریج بیشتر امرای زمین‌دار

۶۰ بنداری، ص ۲۸۱؛ ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۱۶۸؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۸۱؛ حسینی، ص ۱۵۸.

Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, Cilt: II, hzr. Erdoğan Merçil (İstanbul: Kervan Yay, 1977) s. 87.

۶۱ باسورث، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۳۹۰-۶۱۴ ق)»، ص ۱۶۶.

۶۲ بنداری، ص ۲۸۳، ۲۸۲؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۸؛ محمد بن عبدالله بن نظام حسینی یزدی، *العراضه فی الحکایه السلاجوقیه*، به کوشش مریم شمسی (تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۸) ص ۱۳۵، ۱۳۴.

۶۳ بنداری، ص ۲۸۵؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۹.

۶۴ میر محمد بن سید برهان‌الدین میر خوانده، *روضه الصفا*، ج ۶ (تهران: انتشارات خیام، ۱۳۳۹)، ص ۱۲-۱۰؛ خواند میر، ج ۲، ص ۵۵۷.

۶۵ ابن جوزی، ج ۸، ص ۳۰۹، ۳۰۸؛ سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۶۶ ابوالعباس احمد علی قلیشقدی، *مآثر الانافه فی معالم الخلافه*، ج ۵، به تحقیق عبد الستار احمد فراج (کویت: التراث العربی، سلسله تصدورها وزارت الارشاد و الانباء، ۱۹۶۴)، ص ۴۷۱.

۶۷ البته جوزجانی اشاره دارد که این مقام را سلطان سنجر به واگذار کرده است؛ نک: منهج السراج جوزجانی، *طبقات ناصری*؛

تاریخ ایران و اسلام، ج ۱، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۸.

این مناطق را تابع خود کرد.^{۶۸} ارسال سر امیر خاص بیک به نزد اتابک شمس‌الدین، در منازعه قدرتی که در بین امرای سلطان محمد روی داده بود (۵۴۸ ق.م)،^{۶۹} شاید نشانه‌ی اعلان اخطاری برای او بوده باشد، ولی نشان از این نیز دارد که قدرتمندترین امراء و اتابکان آن دوران به حساب می‌آمده است.

شمس‌الدین در ذی‌القعدة ۵۵۵ق. پس از حذف سلیمان شاه، ارسلان شاه را در همدان بر تخت نشاند. او عنوان (سلطان اعظم) گرفت. در واقع، او نخستین سلطانی است که پس از محمد تپار در غرب امپراتوری این عنوان را دریافت می‌کند. شمس‌الدین نیز لقب اتابک اعظم می‌یابد.^{۷۰}

هنگامی که سلطان ارسلان بر تخت سلجوقیان در همدان جلوس کرد، اتابک ایلدیز در امور حکومت سلجوقی بلامنازع شد و به قولی «مدبر ملک»^{۷۱} سلطان گردید. او توانسته بود با اقداماتش، امنیت و آرامش، چیزی که سال‌ها مردم از آن محروم بودند، را برای مناطق غربی ایران به ارمغان بیاورد و به قولی باعث شد که برای مدتی «رعایا در سایه عدل و عاطفت بیاسودند.»^{۷۲} ارسلان شاه نیز مطیع اجرائیات اتابک بود و در مورد سلطنت و قدرت اتابک همین بس که او به نام خود سکه ضرب می‌کرد و خطبه می‌خواند.^{۷۳} ولی برخلاف توافق اولیه‌ی امرای بزرگ بر امر سلطنت سلطان ارسلان، به‌زودی اختلافات بین آن‌ها بروز نمود. اتابک ایلدیز که هم‌اکنون به همراه دو پسرش تمامی امور اداری و نظامی سلاجقه عراق را به دست گرفته بود، از خلیفه‌المستجد خواهان به رسمیت شناختن سلطنت ارسلان شاه و خطبه خواندن به نام او و رواج مرسومات اداری سلاجقه در بغداد، همچون دوران سلطان مسعود می‌شود. بدین‌صورت اتابک ایلدیز از یک‌طرف سعی داشت با این کار، قدرت و نفوذ خود را افزون کند و از سوی دیگر همچون سابق اقتدار سلطان جدید را در مناطق حاکمیتی خود مطبوع و مشروع بشناساند. ولی خلیفه این در خواست ایلدیز را رد نموده و سفیر سلاجقه را تحقیر کرده و بیرون راند.^{۷۴} این حوادث بیانگر این است که خلیفه جدید همچنان قصد دارد که راه پدر را ادامه داده و دیگر زیر سلطه حاکمیت سلاجقه نرود. در واقع او از شناخت

۶۸. نیشابوری، ص ۷۵.

۶۹. بنداری، ص ۲۷۷، ۲۷۶؛ راوندی، ص ۲۶۲، ۲۵۴؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۳، ۱۶۱؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۰، ص ۲۱۰

و ۲۱۲.

۷۰. بنداری، ص ۳۵۶؛ نیشابوری، ص ۷۴؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ راوندی، ص ۲۸۶؛ ابوالفداء، ج ۳، ص ۳۶.

۷۱. قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۴۶۱.

۷۲. راوندی، ص ۲۸۱.

۷۳. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۱۹ و ۲۳۴ و ۲۶۷.

۷۴. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۷۳.

ارسالان شاه به عنوان سلطان خودداری کرد. زیرا او نیز قصد شعله‌ور کردن آتش اختلافات داخلی و مبارزات موجود بر سر تاج و تخت را داشت. می‌بایست توجه نمود که امرای دیگری به رهبری ایناج و آق سنقر نیز مدعی تاج و تخت بودند.^{۷۵}

بدین ترتیب قابل تأمل است که با وجود این که شمس‌الدین ایلدیز فرد بسیار مقتدر و مدیری نشان می‌داد، ولی بیشتر وقت او صرف به اطاعت در آوردن امرای شورشی علیه سلطنت می‌شد. هر کدام از آن‌ها سعی داشتند که یکی از شاهزادگان تحت سلطه خود را به سلطنت بنشانند که این خود یکی از ویژگی‌های نظام اتابکی به وجود آمده در دوران سلاجقه بود. ولی گذشته از خصیصه‌های گریز از مرکز نظام اتابکی، اهداف خلفای عباسی که خواهان تثبیت قدرت دنیوی خود بودند، در ایجاد مشکل برای احیای مجدد قدرت سلجوقی بسیار مؤثر بود. به همین دلیل خلافت عباسی که هیچ میلی به احیای این قدرت نداشت، بار دیگر سیاست ایجاد تفرقه بین امرای سلجوقی و تحریک آن‌ها در به قدرت رساندن سلجوقیان تحت سلطه خویش را در پیش گرفت. در پی اجرای این هدف، خلیفه المستنجد و وزیرش عون‌الدین یحیی بن هبیره شروع به تحریک دیگر امراء و خاندان‌های سلجوقی علیه ارسالان شاه و ایلدیز نمودند که مشروعیت آن‌ها توسط خلیفه تأیید نشده بود. اولین نتیجه این تحریکات، جرأت یافتن ارسالان آبه حاکم مراغه به عصیان و عدم تقبل سلطنت ارسالان شاه بود که منجر به جنگ و شکست ایلدیز و پسرش به سال ۵۵۶ق. در ناحیه سفیدرود شد.^{۷۶}

عون‌الدین هبیره هم‌زمان با ارسال نامه‌ای به دولت مستقر در ایالت فارس به نام دولت سلغریان و به اتابک سنقر بن مودود سلغری تکلیف نمود که به نام سلطان محمود بن ملک‌شاه که در نزد او بود، خطبه بخواند. به همین دلیل اتابک زنگی شاهزاده محمود را از قلعه اصطخر که محبوس بود، خارج کرده و در شیراز به نام او خطبه خوانده و زدن پنج نوبت طبل بر درب دربارش را آغاز کرد.^{۷۷} ایلدیز طی نامه‌ای از اتابک زنگی درخواست خطبه خواندن به نام ارسالان شاه را نمود. ولی اتابک زنگی در جواب اعلام کرد که نمی‌تواند این خواسته او را قبول کند. زیرا این امر را خلیفه به او تکلیف کرده بود و به او فهماند که خلیفه سرزمین‌های ارسالان شاه را به نام اقطاع به او اعطا کرده است.^{۷۸} از سوی دیگر زنگی به بغداد خبر فرستاده و از آن‌ها نیز درخواست کمک نمود. این

۷۵. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۷۳.

۷۶. همان، ص ۲۷۵.

۷۷. همان، ص ۲۷۶.

۷۸. ابن خلدون، ج ۵، ص ۱۶۸.

هیسره همچنین برای دعوت امرائی چون ایناچ حاکم ری، سکمن بن قایماز حاکم قم، آق قوش حاکم اردبیل، آلپ ارگون حاکم قزوین نامه‌هایی نگاشت. در نتیجه چنین تحرکاتی در عرصه سیاسی، اتحادی از امرای ناراضی در برابر سلطان ارسلان شکل گرفت. اما در نبردی که در مرغزار قراتکین روی داد، از امیر ایلدیز و گردبازو و نیروهای سلطان ارسلان شکست خوردند.^{۷۹}

در نهایت با مرگ زنگی و ارسال سفیری توسط برادر و جانشین وی، اطاعت خود را نسبت به ایلدیز اعلام داشت. این اولین بار بود که دولت سلغریان تابع سلطنت سلاجقه عراق گردیده بود.^{۸۰}

البته ایلدیز نیز سعی در مقابله با این گونه اقدامات المستنجد و وزیرش را نموده بود. بدین صورت که پس از ممانعت خلیفه از خواندن نام ارسلان شاه در بغداد، شمله حاکم خوزستان، بنابر دستور شمس‌الدین به حدود بغداد هجوم برده و از خلیفه المستنجد درخواست نمود که از سرزمین‌های مابین بصره و واسط چشم‌پوشی کند. او به خلیفه اطلاع داد که این اراضی را از شمس‌الدین و ارسلان شاه به‌عنوان اقطاع دریافت کرده و از خلیفه برای انتصاب این سرزمین‌ها برای خودش فرمان خواست. البته پس از چند ماه قشون خلیفه موفق شد که شمله را از این سرزمین‌ها اخراج کند.^{۸۱} او همچنین در سال ۵۶۲ق. با ارسال سفیری به موصل، توانست قطب‌الدین زنگی را نیز دعوت به خواندن خطبه به نام ارسلان شاه بنماید.^{۸۲} در واقع شمس‌الدین سعی دارد که برای تقویت موقعیت دولت خود، از تحکیم رابطه بین زنگیان و سلاجقه استفاده کند. زیرا، تنها اتابک موصل بود که یکی از نیروهای قدرتمند متحد سلطان مسعود علیه خلافت عباسی به شمار می‌رفت.

البته اشتغال شمس‌الدین ایلدیز به مقابله با زیاده‌خواهی‌های ایل ارسلان خوارزمشاه در ۵۶۲ق. در شرق^{۸۳} و لشکرکشی اتابک ایلدیز علیه احمدیلی و استقلال‌طلبی‌های قطب‌الدین مودود، حکمران موصل، در غرب^{۸۴} و مقابله با حملات گرجیان در شمال مرزهای آذربایجان و اسماعیلیان در حوالی

۷۹. بنداری، ص ۲۷۹. ۲۷۸؛ راوندی، ص ۲۸۶؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ قزوینی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۶۲؛ یزدی، ص ۱۳۵؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۱۶۷؛ حسینی، ص ۱۷۳. ۱۷۲؛ (حسینی تاریخ این جنگ را ۵۵۵ق. و راوندی ۵۵۶ق. ذکر می‌کند. ولی با توجه به این‌که این جنگ پس از مرگ سلیمان شاه روی داده است، پس می‌بایست گزارش راوندی صحیح تر باشد).

Ahmed b. Mahmud, *Seiçuknâme*, s. 102.103.

۸۰. راوندی، ص ۲۷۷. ۲۷۶؛ حسینی، ص ۱۷۸. ۱۷۹.

۸۱. ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۸۲. حسینی، ص ۱۸۶.

۸۳. حسینی، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۸۴. تفصیل این واقعه در نزد: حسینی، ص ۱۸۷. ۱۸۶.

قزوین،^{۸۵} فرصت رسیدگی به روابط با خلافت را برای وی محدود می‌کرد. این جنگ‌ها در حدود شمال ایالات اتابکان صورت می‌گرفت و احتمال این که خلیفه در تحریک گرجی‌ها علیه اتابکان نقش داشته باشد، در هیچ‌یک از منابع اشاره نشده است. شاید هم خلیفه سلاطین تضعیف شده سلجوقی را به قدرت‌های جدید ترجیح می‌داد. البته این احتمال نیز وجود دارد که هدف ایلدیز و ارسلان شاه از این سفرهای جنگی علیه سرزمین کفار این باشد که بتوان به بهانه غزا و جهاد، از خلیفه دستور و منشوری برای سلطنت گرفته شود.

اتابکان آذربایجان در زمان شمس‌الدین ایلدیز و سیاست‌های مناسب وی، موقعیت مناسبی داشته و با وجود این که در اغلب اوقات روابط با بغداد تیره بود، ولی متوجه می‌شویم که خلافت نتوانسته بود در زمان شمس‌الدین، این سیاست‌های تفرقه‌افکنانه خود را به اجرا بگذارد و به قول حسینی که از منابع معاصر شمس‌الدین است، «کارش بالا گرفت و تمامی ممالک، جز بغداد و توابع آن، سر بر فرمان او نهادند»^{۸۶}

در پی همین حوادث بود که نهاد خلافت و سلطنت دچار یک تغییر سیاسی زودهنگام شدند. زیرا، خلیفه المستنجد پس از یک دوره خلافت ده‌ساله به سال ۵۶۶ق. فوت کرد و پسرش المستضی جانشین او شد.^{۸۷} در این سو نیز مرگ سلطان ارسلان و اتابک ایلدیز نزدیک به هم اتفاق افتاد. شمس‌الدین اتابک ایلدیز یک ماه پس از مرگ همسرش (مؤمنه خاتون) در ماه ربیع‌الثانی ۵۷۱ق. فوت کرد. ارسلان شاه نیز یک ماه پس از وفات ایلدیز در جمادی‌الثانی ۵۷۱ق. فوت می‌کند.^{۸۸} پس از مرگ اتابک ایلدیز، پسرش پهلوان محمد، جانشین مقام اتابکی پدر گردید. اتابک پهلوان نیز پس از این که اقدامات ملک محمد، فرزند ارشد ارسلان را خنثی کرد و طغرل پسر دیگر ارسلان را بر تخت سلطنت سلجوقیان برنشاند،^{۸۹} نشان داد که نفوذ اتابکان ایلدیزی بر حکومت سلجوقی هم چنان پابرجا است. اختلافات داخلی شاهزادگان سلجوقی و افزایش اقتدار امیران آن‌ها و تسلط اتابکان آذربایجان بر نهاد سلطنت و فعالیت‌های توسعه طلبانه خلفا، باعث شد که حوزه حکمرانی خلافت همچنان

۸۵ برای شرح جزئیات این واقعه نک: نیشابوری، ص ۸۲، ۸۱؛ حسینی، ص ۱۸۴، ۱۸۱؛ یزدی، *العراضه*، ص ۱۳۷، ۱۳۵؛ ابن قلانسی، ص ۳۶۴، ۳۶۳.

Ziya Bünyadov, *Azərbaycan Atabəyləri dövləti 1136. 122ci illər* (Bakı: "Şərq. Qərb", 2007), s. 50.

۸۶ حسینی، ص ۲۱۳.

۸۷ حسینی، ص ۱۸۹؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۷۳۱؛ شمس‌الدین ابو عبدالله ذهبی، *تَهذیب سیر الأعلام النبلاء*، ج ۲۰، ص ۴۱۸. Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt: II. s. 413.

۸۸ راوندی، ص ۳۰۰، ۲۹۹؛ حسینی، ص ۱۹۰، ۱۸۹؛ نیشابوری، ص ۸۲؛ بنداری، ص ۳۶۱؛ یزدی، ص ۱۴۳؛ قزوینی، *تاریخ گزیده*، ص ۴۶۳، ۴۶۲.

۸۹ نیشابوری، ص ۸۳؛ راوندی، ص ۳۳۵؛ حسینی، ص ۹۵؛ قزوینی، *تاریخ گزیده*، ص ۴۶۲؛ میر خواند، ج ۴، ص ۱۵.

گسترش یابد. یکی از این مناطق خوزستان بود که یکی از ترکمنان قبیله افشار غز به نام «آی تغدی» یا شمله از حدود سال ۵۵۰ق. تا زمان مرگش در سال ۵۷۰ق. بر آن فرمان می‌راند. شمله در سال‌های ۵۶۲ق. و ۵۶۹ق. دوبار کوشید تا به قلمرو خلیفه در عراق دست‌اندازی کند، اما هر دو بار نیروهایی که از بغداد اعزام شده بودند، وی را از عراق عقب راندند. او در این حملات به مسکن ترکمن‌های افشار که در این مناطق ساکن بوده و تابع اتابکان آذربایجان بودند، هجوم می‌برد. جهان‌پهلوان نیز نیرو می‌فرستد که موجب دستگیری و مرگ وی در نتیجه زخم‌های برگرفته از جنگ می‌شود.^{۹۰}

جهان‌پهلوان پس از پایان دادن به غائله محمد، به نام طغرل که کودکی بیش نبود، تمامی امورات حکومتی را در دست گرفت^{۹۱} و پس از ارسال نامه‌هایی به امرای اطراف برای خواندن خطبه به نام طغرل سوم، از خلیفه المستضی نیز خواست که خطبه را به نام او بخوانند. خلیفه نیز این درخواست او را قبول کرده و حتی به طغرل عنوان رکن‌الدین و قسیم الامیرالمؤمنین داده بود.^{۹۲} روابط سلطنت و خلافت در دوران المستضی و جهان‌پهلوان بدون برخورد جدی ادامه داشت، تا این که المستضی بالله در سال ۵۷۵ق. فوت نمود و به جایش الناصر لدین الله به خلافت نشست. در مورد مرگ او می‌نویسند که او روز عید فطر به مرض (جوما) دچار شده و یک ماه در بستر بود تا این که در ۵۷۵ق. فوت کرد. مدت خلافت او کمی بیش از ۹ سال طول کشید.^{۹۳}

در ۲۲ شوال همان سال به نام ولیعهد الناصر خطبه خوانده شد. نام او ابوالعباس احمد بن مستضی و سی و چهارمین خلیفه عباسی بود. مادرش کنیز ترکی به نام زمرد ملقب به «ام ولد» بود. او به سال ۵۵۳ق. به دنیا آمد. قبل از او هیچ خلیفه‌ای بدین مدت خلافت نکرده است.^{۹۴}

دوران خلافت الناصر لدین الله، طولانی‌ترین دوره خلافت خلفای عباسی است. او نزدیک به ۴۸ سال خلافت کرد. شخصیت سیاسی وی که در روابط بین سلطنت سلجوقی و اتابکان آذربایجان با خلافت عباسی بسیار مؤثر بود، مورد تحسین بسیاری از منابع هست. وی را مردی باشهامت و دلیر و دوراندیش و هوشیار ذکر می‌کنند که «فکرتی صائب و خردی استوار و چاره‌جویی و مکرری همراه با زیرکی داشت و هیبتش بس عظیم بود.»^{۹۵} به قول ابن طقطقی: «از اعیان و برجستگان

۹۰. ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۹۰؛ سبط بن جوزی، ج ۸، ص ۳۳۰.

۹۱. حسینی، ص ۹۵؛ میرخواند، همان.

۹۲. ابن خلدون، ج ۵، ص ۱۷۹.

۹۳. ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۳۰۴؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۸۲؛ ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۵۲۸؛ دیاربکری، ج ۲، ص ۴۰۹؛ فصیح خوافی،

ج ۲، ص ۷۳۸.

۹۴. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۷۰؛ ذهبی، ج ۲۲، ص ۱۹۲؛ سیوطی، ص ۴۱۳؛ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۳۰۵؛ مقریزی، السلوک، ص ۲۱۷.

۹۵. ابن واصل، ص ۱۷۴.

خلفا به شمار می‌آمد. در دانش و فهم نظیر نداشت. «^{۹۶} این خلیفه دوراندیش با احاطه کامل بر امور و به‌کارگیری سیاستی صحیح و فعال، توانست قدرت خلافت را در جهان اسلام احیا نماید و به قولی "پرتو شعله مهابت و سیاست او بر وجنات احوال ساکنان ولایات تافت"^{۹۷} و توانست در میان قدرت‌های سیاسی آن زمان مقام اول را به خود اختصاص دهد. خلیفه الناصر لدین الله با تیزی و توانایی و کاردانی که در امور سیاسی داشت، توانست یک‌بار دیگر قدرت رو به رشد خلافت را همچون زمان منصور، هارون الرشید، و مأمون جانی دوباره بخشد. او با به‌کارگیری یک نظام اطلاعاتی قوی، تمامی قلمرو جهان اسلام را زیر نظر گرفته بود. خبرجویانی در عراق و دیگر نواحی مملکت اسلام و به قول خواندمیر «در اطراف امصار»^{۹۸} قرارداد تا از جزئیات و کلیات امور آگاه باشد. در وصف وسعت این شبکه اطلاع‌رسانی نوشته‌اند: «ارباب مناصب و افراد رعیت جملگی از وی بیم داشتند و پرهیز می‌کردند. چندان که می‌پنداشتند ناصر در خانه خود از حال ایشان باخبر است.»^{۹۹} نخجوانی در این باره می‌نویسد: «و کس بودی که اگر در جامه خواب خواستی که با اهل خویش سخن گوید ترسیدی از آن که ناصر خلیفه در سرای او باشد و سخن او بشنود.»^{۱۰۰}

خلیفه الناصر بنا به انگیزه‌های دینی و سیاسی وارد جمعیت «فتوت» نیز گردید. خلیفه الناصر با دعوت برخی از سلاطین اسلامی و با درایتی خاص، این قدرت‌های منطقه‌ای را به خدمت خود درآورده و ضمن مهار قدرت آنان، از آن‌ها به نفع خود بهره می‌برد.^{۱۰۱}

۹۶. ابن طقطقی، ص ۴۱۳.

۹۷. خواند میر، ج ۲، ص ۳۲۸.

۹۸. همان، ص ۳۲۷.

۹۹. ابن طقطقی، ص ۴۳۲.

۱۰۰. هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان؛ ج ۳، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷) ص ۳۲۰.

۱۰۱. با وجود این که در منابع این عصر از علت‌های گرایش خلیفه عباسی به فتوت سخنی به میان نیامده است، ولی ابن خلدون از آن‌جا که فتوت گرایی خلیفه الناصر را عامل انحطاط خلافت ذکر می‌کند، آن را ناشی از اهداف سیاسی خلیفه نمی‌داند، بلکه معتقد است که هدف او از توجه به فتوت، بیشتر لهو و لعب بوده است (ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۲۹). در مقابل پروفیسور تشنر معتقد به استفاده سیاسی الناصر از این جمعیت علیه گروه‌های مخالف خویش است و می‌نویسد:

"با توجه به فعالیت‌های (۴۵ ساله) سیاسی الناصر... هدف اصلی او نوعی نظام بخشیدن به سلطه دینی دستگاه خلافت بوده است، زیرا چنان که بر می‌آید تمرکز دادن فتوت به وسیله الناصر و نشر آن در میان امرای عالم اسلام، به خاطر کمبود عده سپاهیان بوده است. بنابراین، وی با این تعبیه می‌خواست است در میان اهل فتوت، حزبی از سرکردگان همگرای به وجود آورد تا بتواند به هنگام نیاز برای تفتیش خواسته‌های خود آن‌ها را فراچنگ خویش داشته باشد."

نک: فرانتز تشنر، «خلیفه عباسی و آئین فتوت»، مجله وحید، ترجمه مظفر بختیاری، شماره ۵۵ (تیر ۱۳۴۷)، ص ۶۳۶.
بول فیتیک نیز معتقد است که هدف خلیفه از تنظیم فتوت، هدفی سیاسی بوده است، ولی او این اقدام ناصر را برای برپا داشتن جهاد و جنگ با صلیبیان می‌داند. نک: ابراهیم سعید صباح، اصناف و فتوت، ترجمه هادی عالم زاده (تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲) ص ۱۳۷.

آنچه از بررسی کلی خلافت الناصر لدین الله به دست می‌آید، چنین می‌نماید که برقراری اتحاد و یکپارچگی و از میان بردن پراکندگی قدرت در قلمرو اسلامی یکی از برنامه‌ها و اهداف اصلی خلیفه بوده است. زیرا شام از سوی سپاهیان عیسوی، اندلس از سوی اروپاییان، افریقای شمالی از سوی بنی‌المؤمن که دعوی خلافت داشتند و عراق نیز از سوی امرای سلجوقی و خوارزمشاهی مورد تهدید بود. از سوی دیگر با وجود تلاش‌های بسیار خلفا، نهاد خلافت دیگر نمی‌توانست همچون قبل به یک اردوی نظامی قوی مجهز گردد. زیرا در جغرافیای سیاسی خلافت عباسی، حکومت‌ها و دولت‌های بسیاری شکل گرفته بودند که کاملاً مستقل از آن عمل می‌کردند و از قوای خود برای تحکیم پایه‌های حکومت خویش بهره می‌بردند و تنها وابستگی ظاهری آن‌ها به خلافت، قبول ریاست معنوی خلیفه از سوی آن‌ها بود.

بنابراین می‌توان هدف الناصر از عنایت به فتوت را تجدید حیات امت اسلام در داخل و خارج قلمرو خلافت دانست. زیرا، او قصد داشت که بغداد را مرکز سیاسی جهان گرداند.^{۱۰۲} دلیل دیگر این‌که، خلیفه با ارسال هدایا و خلیج و شلوار فتوت برای بسیاری از امرای منطقه‌ای، بیعت این فرمانروایان و کارگزاران حکومتی را بار دیگر با خویش قوت داده تا به قول نخجوانی «بدین‌وسیله شرق و غرب عالم اسلام را به زیر سلطه خود درآورد.»^{۱۰۳}

بنابراین، او می‌توانست با همراه ساختن نیروهای چون ایوبیان و غوریان، اتابکان فارس، و آذربایجان، فتوتیان، اسماعیلیان نزاری، و شیعیان اثنی عشری و کمک گرفتن از برخی نیروهای مذکور، ابتدا به تحدید و حذف قدرت سلاجقه عراق به رهبری اتابکان آذربایجان و پس از آن درصدد مقابله با قدرت خوارزمشاهیان برآید.

به‌هرحال خلیفه الناصر می‌دانست که دو نیروی بزرگ آن موقع می‌بایست برای حفظ موقعیت خود، او را به رسمیت بشناسند. این دو نیرو یکی اتابک جهان‌پهلوان در آذربایجان و دیگری صلاح‌الدین ایوبی در مصر بود. الناصر، با ارسال هدایایی برای این دو، خواهان خوانده شدن نامش در خطبه‌ها گردید. سفیر ناصر به نزد جهان‌پهلوان، شیخ‌الشیوخ بغداد به نام صدرالدین بود. جهان‌پهلوان با شنیدن این خبر که الناصر قبل از او برای صلاح‌الدین سفیر فرستاده است، ناراحت شده و اجازه خوانده شدن خطبه به نام الناصر را نداد. به همین دلیل صدرالدین نیز سربازان او را

۱۰۲. ملا حسین واعظی کاشفی، فتوت نامه سلطانی، مقدمه از ج ۱، تصحیح و مقدمه محمد جعفر محجوب، (تهران: بنیاد

فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ص ۶۶.

۱۰۳. نخجوانی، ص ۳۲۰.

از واجب اطاعه نبودن سلطان و اتابک به علت عدم بیعت با خلیفه آگاه ساخت. به همین دلیل نیز چنین جواب و واکنشی از اتابک نسبت به خلیفه دور از ذهن نخواهد بود: «(امام [خلیفه]) را به خطبه و پیش‌نمازی که شاهان مجازی در حمایت آن‌اند و بهترین کارها و معظم‌ترین کردارهاست مشغول می‌باید بودن و پادشاهی با سلاطین مفوض داشتن و جهانداری بدین سلطان بگذاشتن.»^{۱۰۴} البته با توجه به این که راوندی خود هم‌عصر طغرل سوم بوده است، اظهار چنین نکته‌ای بیانگر دیدگاه سیاسی و اداری آن زمان نسبت به جایگاه سلطنت و خلافت نیز هست. باین حال خلیفه به جهان‌پهلوان لقب نصرت‌الدین داده و دوباره خواهان خوانده شدن نامش در خطبه‌ها گردید. در نهایت اتابک جهان‌پهلوان به شرط گرفتن ۶۰ هزار دینار، اجازه خطبه خواندن به نام خلیفه را داد و خلیفه نیز به همراه لقب (سلطان)، برای اتابک خلعت‌ها و هدایایی فرستاد. سلطان طغرل سوم نیز در نزد خلیفه با حرمت فراوان مراجعت داده شد.^{۱۰۵}

اتابک جهان‌پهلوان در طول حکومتش، استیلای خلافت بر بغداد و اراضی اطراف آن را پذیرفته بود و به هیچ‌عنوان در امور این مناطق دخالت نکرد و مقام خلافت را به‌عنوان والاترین مرتبه اقتدار دینی جهان اسلام پذیرفته بود.

یکی دیگر از وقایع مهم این دوران، دخالت جهان‌پهلوان و خلیفه در ماجرای حمله صلاح‌الدین ایوبی به موصل بود. در ماه رجب ۵۷۸ صلاح‌الدین اقدام به تصرف موصل می‌کند.^{۱۰۶} امیر موصل عزالدین مسعود اول و نایب او مجاهدالدین تایماز، اقدامات تدافعی مناسبی انجام داده بودند. عزالدین، فردی به نام بهاء‌الدین بن شدادی را به بغداد فرستاده و از خلیفه خواهش می‌کند که صلاح‌الدین را به خروج از محاصره موصل راضی کند. خلیفه به‌وسیله سفیرش امر به صلح می‌کند. صلاح‌الدین نیز به یک شرط راضی به صلح می‌شود که شهر حلب را که قبلاً آن را متصرف شده بود، به او واگذار کنند. ولی عزالدین این شرط را قبول نمی‌کند. پس از این سفرای جهان‌پهلوان و حاکم اخلاط یعنی شاه ارمن محمد بن ابراهیم سکمن نزد صلاح‌الدین می‌آیند و به نام خلیفه و جهان‌پهلوان به صلاح‌الدین چنان فهمانده می‌شود که او حق عبور از رود فرات به این سو را ندارد. زیرا، این مناطق به عزالدین منسوب می‌باشند و اگر چنین نباشد هم جهان‌پهلوان و هم تمامی حکام مسلمان کمک‌های لازمه را به عزالدین خواهند نمود. صلاح‌الدین نیز باحالت عصبانی به این

۱۰۴. راوندی، ص ۳۳۴.

105. Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 123.

۱۰۶. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۹۹.

حاکمان اطلاع داد که پس از آن‌ها به سراغ جهان‌پهلوان خواهد رفت. ولی در نهایت چون از محاصره موصل نتیجه‌ای نگرفت، به سنجار عقب نشست.^{۱۰۷}

با توجه به این که الناصر در تلاش برای احیای هویت سیاسی خلافت و استرداد سرزمین‌های ازدست‌رفته آن بود، این احتمال وجود دارد که خود او در شعله‌ور کردن این گونه جنگ‌ها دست داشته باشد و احتمالاً هدفش تضعیف دو قدرت بزرگ وقت یعنی اتابکان در شرق و ایوبیان در غرب مرکز خلافت بوده باشد.

مدتی پس از آن که سلطان طغرل بر تخت نشست، اتابک پهلوان ایلدیزی درگذشت. (ذی‌الحجه ۵۸۱ ق)^{۱۰۸} مدت کوتاه حکومت جهان‌پهلوان بیشتر صرف مقابله با شاهزاده محمد و حملات گرجیان و تکش خوارزم شاه گردید و چندان فرصتی برای رسیدگی به امور خلافت نیافت. در واقع اگر هم رابطه‌ای بین سلاجقه و خلافت می‌بود، این رابطه توسط اتابکیان و جهان‌پهلوان اداره می‌شد. در این ارتباط می‌توان به نوشته سبط بن جوزی اشاره کرد که می‌نویسد: «طغرل کم سن و سال بود و امور دولتی را محمد بن ایلدیز ال شاه که لقب پهلوان را با خود حمل می‌کرد، در اختیار داشت. او در همدان نشسته بود و تمامی امور را اداره می‌کرد.»^{۱۰۹} حسینی نیز اشاره دارد که «این سرزمین برای جهان‌پهلوان (از وجود رقیب) آزاد بود و او تاج و تخت سلطنت را صاحب شده بود.»^{۱۱۰} راوندی نیز در این مورد با دادن القابی چون (پادشاه اسلام ملک معظم اتابک اعظم خاقان عجم شمس الدنیا و الدین نصره الاسلام و المسلمین ابوجعفر محمد بن ایلدکز) موقعیت و مقام او را در دولت سلجوقی بیان می‌کند.^{۱۱۱}

جهان‌پهلوان چنان روابط خود با خلیفه المستضی و همچنین جانشین قدرتمند او الناصر نگاه می‌داشت که ضمن رعایت قدرت و احترام روحانی خلافت، امکانی برای اجرای سیاست‌های مستقل خود وجود داشته باشد. اتابک برای نشان دادن دین‌داری خود و تابعیت و اطاعت‌های لازمه، دائماً سفیر به سرای عزیز خلافت می‌فرستاد و پیام‌بندی و تسلیم و فرمان‌برداری را به بغداد می‌پردند، و چنین اظهار می‌داشت که هیچ‌کس: «شاهی و فرمانفرمایی در این سرزمین نیافته

۱۰۷. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۰۶-۲۹۹.

Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt: II. s. 429.

۱۰۸. نیشابوری، ص ۸۵.

۱۰۹. سبط بن جوزی، ج ۱۲، ص ۳۳۰.

۱۱۰. حسینی، ص ۱۹۲.

۱۱۱. راوندی، ص ۳۳۱.

است، مگر به برکت فرمان‌برداری از آن سرای عزیز و تسلیم بدان اوامر شریف.^{۱۱۲} بدین ترتیب او اطاعت دولت و تمامی حاکمیت خود در منطقه نسبت به خلافت و برتریت دستگاه خلافت را نشان می‌داد و همان طوری که راوندی اشاره داشت او وظیفه خلیفه را پیشنهادی دانسته و پادشاهی را حق سلاطین اعلان می‌دارد. چنان‌که از منابع پیداست هر دو خلیفه دائماً برای او خلعت‌های فاخر و دعاهای خیر می‌فرستادند. جهان‌پهلوان در تمامی عمرش از بغداد که هیچ‌وقت رابطه‌اش با آن قطع نشده بود، دعای خیر می‌گرفت.^{۱۱۳}

می‌توان چنین گفت که این دقت و گذشت خلافت، شاید در نتیجه عدم اصرار او از بغداد برای خواندن خطبه به نام طغرل سوم بوده باشد. جهان‌پهلوان چنان به اهمیت روابط دولت خویش با بغداد اهمیت می‌داد که به هنگام مرگش همه فرزندان خود را احضار و ضمن توصیه به اطاعت از عمویشان مظفرالدین قزل ارسلان و طغرل سوم، وصیت می‌کند که: «هرچه پیش آمد، مبادا، مبادا، که از آن پیامبرانه اوامر شریف سرپیچید، که زود است که امیرالمؤمنین را رکنی بیابید که در سختی‌ها بدان تکیه کنید، و دژی و پناه‌جایی که گر گرفتار بدخواه دشمنی شدید، بدان پناه برید.»^{۱۱۴}

پس از فوت جهان‌پهلوان از یک‌سو قزل ارسلان پسر دوم ایلدیز برای دست‌یابی به مقام اتابکی تلاش می‌کرد و از سوی دیگر خود طغرل نیز خواهان خروج از سلطه اتابکان و استقلال خویش بود. امرایی دیگر چون قتلغ ایناج و امیران عمر از فرزندان ایناج خاتون همسر جهان‌پهلوان و دختر حاکم ری نیز مدعی این مقام بودند. در حقیقت در دوران ایلدیز و جهان‌پهلوان شکل مبارزات سیاسی در دولت سلاجقه عراق تغییر یافته بود. بدین ترتیب که مبارزات بین شاهزادگان سلجوقی برای تصاحب تاج و تحت، این بار به مبارزه بین اتابکان و امراء تغییر کرده بود. زیرا دست‌یابی به عنوان (اتابک اعظم) در حقیقت به معنای در دست گرفتن اختیارات دولت سلجوقی بوده است. همچنین خلفای عباسی و خوارزمشاهیان نیز که تازه قدرت یافته بودند به سرزمین‌های سلاجقه غربی چشم داشتند. گذشته از این سرزمین‌های سلاجقه عراق، قبلاً در بین مملوکان اتابک پهلوان تقسیم شده بود. منابع از وجود ۶۰-۷۰ هزار مملوکی سخن می‌گویند که جهان‌پهلوان به آن‌ها اختیارات گسترده‌ای داده بود. به این‌ها (پهلوانیه) گفته می‌شد.^{۱۱۵} به عبارت دیگر علاوه بر قدرت‌یابی و اختلاف‌های به

۱۱۲. حسینی، ص ۱۹۲.

۱۱۳. همان.

۱۱۴. همان، ص ۱۹۳.

۱۱۵. در مورد این ممالیک رجوع شود به مقاله:

Defremery, M. "Recherches Sur Quatre Princes d'Hamadan," *Journal Asiatique*, No. IX, Ser. IV, Paris: 1847, pp. 140-177.

وجود آمده بین شاهزادگان سلجوقی و خانواده اتابکان، می‌بایست به ظهور عنصر جدید و سومی به نام «ممالیک آذربایجان» اشاره کرد که نقش مهمی در به وجود آمدن اغتشاشات منطقه‌ای و ناآرامی‌هایی داشتند که در تضعیف و فروپاشی سلجوقیان و سپس اتابکان بسیار مؤثر بودند.^{۱۱۶} به قول قزوینی با مرگ اتابک محمد جهان‌پهلوان «مُلک پرآشوب شد. ارکان دولت قاصد یکدیگر شدند و هر یک به‌نوعی سپر کشیدند و بر هیچ کس مبارک نیامد.»^{۱۱۷}

ادامه منازعات داخلی شاهزادگان سلجوقی از یک‌سو و بدتر از همه شروع منازعات جدید در دولت اتابکان از سوی دیگر باعث شدیدتر شدن اوضاع سیاسی داخلی در عراق شده که خود از جمله عواملی است که خلافت بغداد و از جمله الناصر می‌توانستند به راحتی سیاست‌های خود را در عراق توسعه دهند.

در این بین گذشته از مسئله وراثت تاج‌وتخت سلجوقیان، مسئله وراثت در دولت اتابکان آذربایجان مضاعف بر عوامل فوق گردید. اتابک پهلوان هنگام مرگ قلمرو شخصی خود را بین چهار پسرش تقسیم کرد و چنین قرارداد که همگی آنان تحت نظارت کلی برادرش قزل ارسلان باشند. در اثر این تصمیم، تنش‌های بسیاری بین ایلدیزیان پدید آمد.^{۱۱۸} اینجاست که تعیین جانشینی پسران

۱۱۶. این‌ها شامل غلامانی می‌شدند که اکثریت آن‌ها طرفدار قزل ارسلان بودند. برخی از منابع نام این ممالیک را حفظ کرده و به ما رسانده‌اند. در بین آن‌ها نام اشخاصی چون امیر بار محمود اناس اوغلو و حاکم قزوین نورالدین قارا، حاکم ولایت نظنز نورالدین قران‌خوان، جانشین حاکم ری سراج‌الدین قایماز، حاکم کرج ابودلف و حاکم فراز و ملک الامرای سابق جهان‌پهلوان، جمال‌الدین اولوق‌باربیگ‌آی ابه‌الفرازین وجود داشت. نک: راوندی، ص ۳۳۸ و ۳۴۴؛ حسینی، ص ۱۰۳؛ ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی، تاریخ‌یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح جرفادقانی. ج ۳. به اهتمام دکتر شعار (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۴۲۸، ۴۲۷. بنابراین دیده می‌شود که جهان‌پهلوان برای اداره کشورش، سیستمی از این غلامان به راه انداخته بود که در عرض سی سال در تمامی حوادث رخ داده تاریخی، نقش مهمی را ایفا کردند. این غلامان و ممالیک صاحب قدرت بزرگی بوده و پس از مرگ او (جهان‌پهلوان) سرزمین‌های عراق را ضبط کردند. (جوزجانی، ج ۱، ص ۲۶۹) آن‌ها اقطاع خود را به صورت مستقل اداره می‌کردند، سکه ضرب می‌کردند و در این مناطق به‌نام خود خطبه می‌خواندند. راوندی خود شاهد ارتکاب این امراء به قتل و غارت و ویرانی‌ها بوده است. این ممالیک در لیست‌های دولتی دست برده و نام و القاب خود را در وقف نامه‌های مدارس و کتابخانه‌ها جای می‌دادند. وی علت شروع خشونت و غارت در عراق را این ممالیک ترک میدانند که اداره دولت را دست گرفته بودند و هیچ کدام کاری بلد نبودند و با این قوانین نمی‌توانستند موافق حرکت کنند و خودسرانه حرکت می‌کردند. جهان‌پهلوان در آرزوی سعادت منطقه و نجات آن از مشکلات بود و تصور کرده بود که کارها بدین صورت روبراه خواهد شد. (راوندی، ص ۳۳۶، ۳۳۵) مورخ دیگری قید میکند که ممالیک اتابک جهان‌پهلوان، در مدت این بیست سال منطقه عراق را متمکن خویش ساخته و هیبت تیغ ایشان در اطراف روم و هند و ترکستان تا اقصای مغرب، ناموس ملک و راسخ گشته، و تاجداران عالم مجبور به اطاعت از آن‌ها شده‌اند. ولی پس از اتابک جهان‌پهلوان نظام عقد و اساس کار ایشان از هم گسسته شد و اختلافات شدیدی بین آن‌ها روی داد که منجر به ویرانی عراق گردید. (جرفادقانی، ص ۴۲۳، ۴۲۲)

۱۱۷. قزوینی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۶۶.

۱۱۸. باسورث، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، ص ۱۷۸.

خود، مدتی خبر مرگ او را پنهان داشت و پول‌های زیادی صرف کرد تا امرایی چون جمال‌الدین آی‌آبه و سیف‌الدین روس را به طرف خود جلب کند. ولی آن‌ها طرف قزل ارسلان را گرفتند. در پی این افزایش قدرت، طغرل سوم که خود خواهان استقلال بود، از ترس برداشتن شاهزاده‌ای دیگر به سلطنت، قزل ارسلان را به همدان دعوت کرد. ولی زمانی که در همدان نقشه یک سوء قصد علیه قزل ارسلان که سلطان نیز در آن دست داشت، برملا شد؛ روابط او با سلطان تیره گردید.^{۱۱۹} از سوی دیگر این‌چاچ خاتون توانست سیف‌الدین روس و امیر آبه را به سوی خود جلب کرده و قتلخ این‌چاچ را به اتابکی انتخاب کرده و با طغرل نیز به توافق برسند و در مقابل قزل ارسلان شورش کنند.^{۱۲۰} در جنگ پیش‌آمده در نزدیکی همدان در تاریخ ۵۸۳ق.، قزل ارسلان مجبور به عقب‌نشینی شد. ولی اقدامات بعدی طغرل سوم در از میان برداشتن امرایی چون آی‌آبه و روس و سپس وزیر عزالدین و فخرالدین رئیس همدان و سراج‌الدین قایماز و بدرالدین قرا گوز، برای رهایی از سلطه امراء و اتابکان، باعث نارضایتی آن‌ها گردید.^{۱۲۱}

از سوی دیگر سلطان سعی کرد خلیفه عباسی را به موضع‌گیری شفاف در قبال حکومت سلجوقی و مخالفان آن وادار کند. وی در این خصوص فرستاده‌ای را به بغداد راهی کرد و از خلیفه درخواست نمود کاخ قدیمی سلاطین سلجوقی در آن شهر مرمت گردد، تا در هنگام سفر قریب‌الوقوع وی به بغداد در آنجا سکونت گزیند. الناصر لدین‌الله، خلیفه عباسی، در واکنش به این اعلام سیاسی جدید سلطان سلجوقی، دستور داد که آن کاخ را با خاک یکسان کنند.^{۱۲۲} در عین حال قزل ارسلان برای دریافت کمک از خلیفه:

به سرای عزیز خلافت نامه‌ای نوشت و در آن گفت که مملوک و مملوک‌زاده آن دولت عزیز است و همواره برای چنین روزی حسن نظر امیرالمؤمنین می‌اندوخته است، و اکنون دیگر نهان کردنش ممکن نیست، که کار ما بدان جا کشیده است که امیرالمؤمنین خود می‌داند؛ سپاهیان با ما پیمان شکستند و مال و وفا به جانب عذر و جفا افکندند و با رکن‌الدین طغرل همراه گشتند. هرگاه ریشه این فساد قطع نشود، کار به جایی رسد که پایانش دانسته نباشد و یاوران و بندگان دولت از آن عاجز آیند. اگر امیرالمؤمنین چنین بیند که سپاهی از سوی بغداد گسیل کند، و این بنده نیز از جانب اذربایجان رسد، کار خصم رو در شکست آرد و ملک عراق یکسره به دامن دولت‌مداران باز آید و آن گرمای احکام، چنانکه

۱۱۹. راوندی، ص ۳۳۹-۳۳۸.

۱۲۰. باسورث، ص ۱۷۸.

۱۲۱. بنداری، ص ۳۰۱؛ راوندی، ص ۳۴۴-۳۴۵.

۱۲۲. ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

در بغداد و دیگر نواحی جاری است، هم در آنجا روان گردد.^{۱۲۳}

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که قزل ارسلان با دادن اطلاعات مهمی درباره اوضاع داخلی حکومت خود و سلاجقه مبنی بر خیانت امراء و تفرقه و اختلافات موجود، گذشته از این که دستگاه خلافت را از نقاط ضعف سلطنت آگاه می‌سازد، بلکه در یک تاکتیک اشتباه سیاسی، خواهان ارسال سپاهی از بغداد علیه طغرل می‌گردد. در واقع به‌نوعی خلیفه را تحریک به حمله علیه سلجوقیان می‌نماید. بنابراین دور از ذهن نخواهد بود که ما منتظر حملات ناصر علیه طغرل باشیم. خلیفه که سفیر قزل ارسلان را با التفات پذیرفته بود، ارسال سپاهی برای کمک به قزل ارسلان را وعده داد. برای او لباس‌های فاخر فرستاد و اجازه حق سلطنتی پنج بار زدن طبل بر درب سرای قزل ارسلان را به او داد. در بغداد نیز دستور خرابی کاخ سلجوقی را داد که اولین بار در آنجا به نام سلجوقیان خطبه خوانده شده بود.^{۱۲۴} بدین صورت دیگر در بغداد هیچ‌گونه اثری از حاکمیت سلجوقیان باقی نماند.

در این بین قزل ارسلان که از سوی خلیفه نیز کمک دریافت کرده بود، نه تنها خود را اتابک آذربایجان، بلکه وارث حقوقی سلاجقه غرب نیز می‌دانست. زیرا خلیفه به قزل ارسلان اجازه زدن پنج نوبت طبل در مقابل چادرش را داده بود.^{۱۲۵}

در ابتدای سال ۵۸۴ق، خلیفه سپاهی به سرکردگی وزیرش جلال‌الدین عبیدالله بن یونس به کمک قزل ارسلان و برای مقابله با طغرل سوم می‌فرستد. خلیفه مبلغ ۶۰۰ هزار دینار برای تجهیز قشون برای وزیر اختصاص داده بود.^{۱۲۶}

قشون خلیفه برای دیدار با اردوی قزل ارسلان در زمان وعده گذاشته شده یعنی در سوم صفر به سوی همدان به راه افتادند. ولی قزل ارسلان در راه تأخیر می‌کند و وزیر با احتساب این که طغرل سوم چندان قدرتی ندارد، تصمیم حمله به همدان را می‌گیرد. طغرل با سرعت حرکت نموده و در هشتم ربیع‌الاول در منطقه «دای مرج» در نزدیکی همدان به دشمن حمله کرده که طبق منابع «در میان ایشان جنگی رفت که موی‌ها سپید ساخت و صف مردان و اسبان تباه، و آوردگاه از کشتگان

۱۲۳. حسینی، ص ۱۹۶؛ برای اطلاعات بیشتر نک: محمد آقسرائی، تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسامره الاخبار. تصحیح

عثمان توران (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲) ص ۲۶؛ ابن تغریبندی، ج ۴، ص ۱۳۱.
Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 126-127.

۱۲۴. راوندی، ص ۳۶۳؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۴۵؛ ابوالفداء، ج ۳، ص ۷۳؛ جرفادقانی، ص ۴۲۶.

۱۲۵. راوندی، ص ۳۴۵.

۱۲۶. حسینی، ص ۱۹۶.

دو گروه پر شد.» و در نهایت او را شکست می‌دهد.^{۱۲۷} وزیر جلال‌الدین اسیرشده و قشون طغرل غنایم و اسرانی بسیاری به دست آوردند.^{۱۲۸} سلطان طغرل که با غنایم فراوان به همدان بازگشته بود، چنان از این پیروزی‌اش در شور و شغف بود که چنین شعری را می‌سراید:

زین فتنه که دست چرخ انگیخته بود جانم بیکی موی درآویخته بود
اقبال مرا دست گرفت از نه فلک بی‌هیچ بهانه خون من ریخته بود^{۱۲۹}

البته این اشعار می‌توانست بیان از این نیز داشته باشد که خود طغرل هم به پیروزی‌اش چندان مطمئن نبوده است.

این امر سبب گردید سلطان موقعیت سیاسی خود را در برابر خلافت و اتابک ایلدیزی تا مدتی ارتقا بخشد. اما این وضع دیری نپایید. زیرا رفتار ناشایست او سبب گردید امرای هوادارش از وی روی گردان شوند.^{۱۳۰}

در این سو نیز خلیفه که از شکست نیروهایش بسیار ناراحت شده بود، به سرعت یک اردوی جدید به فرماندهی امیر مجاهدالدین خالص الخاص علیه طغرل تشکیل داده و در اواخر سال ۵۸۴ق، برای بار دوم علیه طغرل سوم لشکرکشی کرد.^{۱۳۱} قشون خلیفه همدان را تصرف می‌کند و قزل ارسلان نیز به همدان می‌آید. امیر مجاهدالدین او را با احترام بسیاری پذیرا شده و به نام خلیفه و به افتخار قزل ارسلان، مراسم تجلیل و جشنی برپا می‌کند. در این مراسم قزل ارسلان جانشین خلیفه، تعیین می‌شود و بدین ترتیب او به عنوان یک حاکم مستقل معرفی شده که دیگر تابع طغرل سوم نبوده و فرمان و منشور خلیفه به او تقدیم شده بود. خلیفه در بغداد به نام قزل ارسلان خطبه می‌خواند و او را حاکم و کمک‌کننده امیر مؤمنان (الملك النصیر امیر المؤمنین) می‌نامد. سپاه خلیفه تحت فرمان قزل ارسلان درآمده و او در همدان به تخت می‌نشیند. لباس‌های فاخر به او پوشانیده

۱۲۷. حسینی، ۱۹۷.

Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 127.

۱۲۸. حسینی، همان؛ نیشابوری، ۸۷؛ راوندی، ص ۳۲۰، ۳۱۹؛ قلقشندی، *مأثر الانافه*، ج ۲، ص ۵۸، ۵۷؛ باسورث، ص ۱۷۹؛ نجم‌الدین ابوالرّجاء قمی، *تاریخ الوزراء*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳) ص ۲۶۷.

۱۲۹. راوندی، ص ۳۴۶.

۱۳۰. اشاراتی به درگیری‌های سلطان با امرایش را میتوان در گزارش ابوحامد محمد بن ابراهیم ملاحظه کرد. نک: ذیل

سلجوقنامه نیشابوری، ص ۸۷.

۱۳۱. ابوحنف زین‌الدین عمر بن مظفر بن ابی‌الفوارس ابن الوردی، *تمه المختصر فی اخبار البشر یا تاریخ ابن وردی*، ج ۲ (نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۹ق)، ص ۱۴۳؛ حسینی، ص ۱۹۸-۱۹۷.

Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 128.

می‌شود و پس از خوانده شدن فرمان خلیفه، مورد احترام اعیان و بزرگان قرار می‌گیرد.^{۱۳۲} با وجود این که طغرل مجبور به فرار به سوی اصفهان و سپس آذربایجان شده بود، لشکریان خلیفه و قزل ارسلان به بهانه یافتن سلطان، شروع به غارت مردم در همدان نموده و به نوعی موجب هرج و مرج شدند. بنابراین خیلی زود مجبور به ترک همدان و بازگشت به بغداد شده و متحد خویش یعنی قزل ارسلان را در آنجا تنها گذاشتند.^{۱۳۳}

بدین ترتیب می‌بینیم که نهاد خلافتی که سالیان سال تحت سلطه و نفوذ سلجوقیان بود، به تدریج به چنان قدرتی دست می‌یابد که موفق به تصرف همدان، پایتخت سلجوقیان نیز می‌گردد.

بنابراین دور از ذهن نخواهد بود که ابو الرجا قمی در خصوص اقتدار الناصر چنین بنویسد: جمله در سایه دولت امیرالمؤمنین الناصر الدین الله روز افزون‌اند. به فرّ او جهان آینه شد که هر چه خواهند بینند. سایه هر کس که در جهان است از آفتاب دارالخلافه است. عیان است که چون آفتاب نباشد، در جهان هیچ سایه بادید نیاید. شیر شادروان دارالخلافه، هیبت شیر شرزه دارد، اقبال، سحر مخالفان را چون خوشه انگور از بن بشکست.^{۱۳۴}

طغرل در رمضان ۵۸۶ق. اقدام به حمله علیه قزل ارسلان می‌کند، ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرد. بنابراین به طرف بغداد رفته و در نزدیکی کرکوک، در قلعه قهران پناه می‌گیرد. در این جا طغرل با ارسال نامه‌ای به خلیفه الناصر به همراه پسرش آلپ ارسلان، از بابت شکست اردوی وزیر خلیفه یعنی جلال‌الدین بن یونس شخصاً عذرخواهی کرده و دلیل می‌آورد که چاره‌ای جز این کار نداشته و ضمن درخواست بخشش و اذعان به واجب‌الاطاعه بودن خلیفه و ابراز این که پسرش آلپ ارسلان را به عنوان گروگان نزد خلیفه فرستاده است، درخواست می‌کند که اگر خلیفه امان دهد حاضر است به خدمت خلیفه برسد و یا هر جایی که لایق بداند به آنجا بیاید. نگهبانان مرکز خلافت آلپ ارسلان کوچک را درحالی که در دستش شمشیر و بر بدنش کفن پوشیده بود، به بغداد آوردند. آلپ ارسلان آستانه درب (باب النوبه) را بوسیده و منتظر می‌ماند. خلیفه گناهان پدرش را بخشیده و به او خلعت پوشانید. ولی از خلیفه خبر می‌رسد که تا راه‌حلی برای حل این مشکل پیدا کند، سلطان می‌بایست در همان جا باقی بماند.^{۱۳۵} احتمالاً خلیفه قصد داشت

۱۳۲. راوندی، ص ۳۵۶ و ۳۶۳؛ حسینی، ص ۱۹۸؛ خواند میر، ج ۲، ص ۵۳۴.

Ahmed b. Mahmud, *Seļçuknâme*, C. II, s. 128.

۱۳۳. راوندی، ص ۳۶۲؛ خواند میر، ج ۲، ص ۵۵۸.

۱۳۴. قمی، *تاریخ الوزراء*، ص ۳۲۷-۳۲۶.

۱۳۵. حسینی، ص ۱۹۹.

Ahmed b. Mahmud, *Seļçuknâme*, C. II, s. 129.

بدین صورت کمک‌های خود را به قزل ارسلان بیشتر کند.

ولی طغرل که از این حقارت نیز چیزی نصیبش نشده بود، منتظر تصمیم خلیفه نمانده و به شانس خود در جنگ متکی می‌گردد. ولی در جنگ از قزل ارسلان شکست خورده و به دستور او در یکی از قلاع نزدیک نخجوان زندانی می‌شود.^{۱۳۶}

قزل ارسلان نیز پس از مدتی اشتغال به جنگ با گرجی‌ها به همدان بازگشته و می‌خواهد که شاهزاده سنجر بن سلیمان را به تخت بشاند.^{۱۳۷} این احتمال بسیار بود که او تاج شاهی بر سر سنجر بگذارد. ولی در این هنگام و در ایام اسارت سلطان سلجوقی در قلعه قهران، به قول حسینی یزدی «ملطفه‌ای»^{۱۳۸} مبنی بر به تخت سلطنت نشستن اتابک، همراه با خلعت و هدایا و لقب «ملک المعظم»، از سوی الناصر برای وی ارسال شد. اتابک پس از دریافت پیام مذکور دوباره سنجر را حبس می‌کند و پس از بازگشت به همدان، در آنجا به نام خلیفه و با عنوان «سلطان و کمک‌کننده امیر مؤمنان مظفر الدین و الدنیا» برای او خطبه خوانده‌شده و بر درب سرایش پنج نوبت طبل زده‌شده و همچون همه سلاطین او نیز به نام خود سکه طلا ضرب (رمضان ۵۸۶ ق. شوال ۵۸۷ ق.)^{۱۳۹} می‌کند.^{۱۴۰}

بدین ترتیب «... اتابک را جمله بلاد عراق مستخلص گشت و بر جلوس او به سلطنت قرار افتاد. رسوم سلطنت آل سلجوق منقض و منقطع شد و... اسباب سلطنت تمام بساخت و از حل و عقد امور بپرداخت...»^{۱۴۱} جلوس یک امیر سلجوقی بر تخت سلطنت، به معنای بر هم خوردن

۱۳۶. نیشابوری، ص ۸۹؛ راوندی، ص ۳۶۲؛ یزدی، ص ۱۵۱. ۱۵۰؛ حسینی، ص ۱۹۹؛ از حبس او در قلعه‌ای در نزدیکی تبریز سخن می‌گوید؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۵۳؛ بنداری، ص ۳۶۳. ۳۶۲؛ میر خواند، ج ۴، ص ۳۴۲؛ باسورث، ص ۱۷۹.
۱۳۷. راوندی، ص ۳۶۳؛ یزدی، ص ۱۵۱؛ البته رشید الدین فضل الله همدانی در تاریخ آل سلجوق از ذیل ابوحامد محمد بن ابراهیم اشاره دارد که قزل ارسلان تاج و خطبه را به نام سنجر بن سلیمان تغییر داده بود. جامع التواریخ، بخش تاریخ آل سلجوق، ص ۱۲۷؛ همچنین نک: قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۴۶۷.

۱۳۸. یزدی، ص ۱۵۱؛ متن کامل بدین شرح می‌باشد: «ناگاه از دارالخلافة ملطفه‌ای به اتابک فرستادند، مشتمل بر آن که ترا خود بر تخت سلطنت می‌باید نشستن، به دیگری چه ضرورت و به قبله دیگر چه حاجت.»

۱۳۹. بنداری، ص ۳۶۳؛ راوندی، ص ۳۶۵؛ آقسرایبی، ص ۲۶؛ یزدی، همان؛ نیشابوری، ص ۸۹؛ رشیدالدین، ص ۱۲۲ و ۱۲۹؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۵۵؛ قمی، ص ۲۶۴؛ میر خواند، ج ۲، ص ۵۳۵. ۵۳۴.

140. Д. . Ж. Куюмджиян. Три уникальные моменты Атабеков. Ильденизидо. стр. 527-541.

سه مورد از سکه‌های طلا و دینار ضرب شده به نام قزل ارسلان توسط تجاری در ایالات متحده آمریکا به فروش رسانیده شده است.

به نقل از:

Ziya Bünyadov, *Azərbaycan Atabəyləri dövləti (1136. 1225ci illər)*, s. 75.

۱۴۱. نیشابوری، ذیل سلجوقنامه ابوحامد محمد بن ابراهیم، ص ۸۹.

نوع نظام سیاسی موجود در نظام سلطنتی سلجوقیان بود. زیرا در خطبه‌ای که در بغداد خوانده شد، اتابک همچون یک سلطان عنوان گردید.^{۱۴۳} البته با توجه به این که قزل ارسلان خود برادر ارسلان شاه محسوب می‌شد، به لحاظ حقوقی نیز می‌توانست وارث سلجوقیان محسوب شود. اما حکومت وی دیری نپایید. زیرا قزل ارسلان با اقدامات بعدی خود، زمینه مرگ خویش را فراهم نمود. او از یک سو رو به عیاشی گذاشته و با کنیزکان خود هم‌خوابی کرده و به همسر جدید خود یعنی ایناچ خاتون کم‌لطفی می‌نمود و همین امر موجبات نفرت ایناچ خاتون از قزل ارسلان را فراهم می‌نمود و از سوی دیگر امرایی که به او در سقوط طغرل سوم کمک نموده بودند، هم‌اکنون در واهمه این به سر می‌بردند که یا از سوی قزل ارسلان از کار برکنار شوند و یا به دستور او به قتل برسند. بنابراین قابل قبول است که اتابک را در کوشک کهن - در بیرون همدان - کشته بیابند. (شوال ۵۸۷ق. ^{۱۴۳})

پس از مرگ قزل ارسلان، نصره الدین ابوبکر به تحریک مادرش قطیبه خاتون، قسمت اعظم مناطق شمالی ممالک اتابکان را تصرف می‌کند و همدان و اطراف آن‌ها در دستان فرزندان دیگر جهان‌پهلوان از ایناچ خاتون یعنی فخرالدین قتلغ اینانچ محمود و امیر امیران عمر باقی می‌ماند.^{۱۴۴} آن‌ها نیز تا مدتی دچار جنگ و منازعه با یکدیگر بودند.^{۱۴۵} در این زمان یکی از جنگجویان معروف جهان‌پهلوان به نام محمود اناس اوغلو متوجه می‌شود که فرزندان جهان‌پهلوان و مادرشان ایناچ خاتون می‌خواهند طغرل سوم را در حبس به قتل برسانند. بنابراین او سلطان را از حبس آزاد می‌کند.^{۱۴۶} طغرل که دو سال در این قلعه محبوس مانده بود، در ربیع‌الثانی ۵۸۸ آزادشده^{۱۴۷} و پس از شکست قتلغ اینانچ و امیر امیران عمر - پسران اینانچ خاتون (همسر اتابک پهلوان ایلدیزی) در همدان بر تخت نشست. (۵۸۸ق. ^{۱۴۸}) در حقیقت در این چهار و پنج سال آخر، این ششمین باری بود

۱۴۲. بنداری، ۳۶۳؛ راوندی، ۳۶۵؛ نیشابوری، ص ۸۸.

۱۴۳. حسینی، ص ۲۰۰؛ یزدی، ص ۱۵۱؛ قزوینی مرگ وی را به دست ملاحظه ذکر کرده است: قزوینی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۶۷.
Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 130.

۱۴۴. راوندی، ص ۳۶۴-۳۶۳؛ بنداری، ۳۶۳؛ بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، چاپ دوم، به تصحیح: عباس اقبال، (تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶) ص ۲۵۴؛ رشیدالدین، ص ۱۲۲؛ حسینی، ص ۱۰۴.
۱۴۵. در مورد جنگ‌های داخلی بین امرای اتابکان آذربایجان نک: حسینی، ص ۲۰۸-۲۰۰، راوندی، ص ۳۷۰-۳۶۷؛ یزدی، ص ۱۵۲؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۳۰؛ میر خوانده، ج ۴، ص ۲۱.
۱۴۶. حسینی، ص ۲۰۱؛ قزوینی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۶۸.
۱۴۷. ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۵۷.
۱۴۸. راوندی، ص ۳۶۵-۳۶۴.

که طغرل بر تخت نشسته بود.

اگرچه روزگار خوش او زیاد نپایید، زیرا قتلخ اینانچ که متواری بود، از تکش خوارزمشاه کمک خواست و او نیز به مازندران و ری لشکر کشید. (۵۸۸ ق.) یکی از مهم‌ترین دلایل توجه تکش خوارزمشاه به غرب و سلجوقیان، گذشته از اهداف توسعه طلبانه وی و تصرف قلعه طبرک توسط طغرل سوم، میل قلبی خلیفه و درخواست او مبنی بر جنگ با سلطان طغرل به‌منظور حذف و یا تحدید قدرت سلطان سلجوقی بود که در این راستا به نقل برخی از مورخان، نمایندگانی نیز از سوی دربار خلافت نزد سلطان تکش اعزام‌شده بودند. خلیفه الناصر طی نامه‌ای به تکش از طغرل سوم شکایت می‌کند و علت نارضایتی خود را ورود طغرل سوم به سرزمین‌های خلیفه اعلام می‌دارد و برای تحریک بیشتر، همراه با این نامه، منشوری را برای تکش ارسال می‌کند که در آن تمامی سرزمین‌های تحت سلطه طغرل سوم را به‌عنوان اقطاع به تکش بخشیده بود.^{۱۴۹} به‌عبارت‌دیگر خلیفه عباسی پس از مرگ قزل ارسلان در دشمنی با سلطان سلجوقی به سلطان تکش خوارزمشاه متوسل گردیده بود. او ضمن ارسال پیامی اظهار داشته بود. «چون او را قهر کنی ممالک او همه در تصرف تو باشد.»^{۱۵۰} با درخواست کمک مجدد از تکش در سال ۵۹۰ ق.، قتلخ اینانچ پای خوارزمشاه را به شمال غربی ایران باز کرد و او با لشکری گران بر دروازه ری ظاهر شد. طغرل به‌رغم صوابدید حامیانش، به صلح با خوارزمشاه تن درداد و حتی منتظر نیروی کمکی که قرار بود از اصفهان و زنجان برسد، نماند و با نیروی اندک خود با خوارزمشاه تکش وارد کارزار شد. درنبردی که در ۹ ربیع‌الاول ۵۹۰ و در بیرون دروازه ری درگرفت، سلطان پس از خوردن تیری به چشمش و افتادن از اسب، سرش توسط قتلخ اینانچ بریده و برای تکش برده شد. تکش نیز سر او را نزد خلیفه عباسی، الناصر لدین الله که به قول جوینی با وی «سر یکدلی نداشت» فرستاد و پیکر او را در بازار ری بردار کردند.^{۱۵۱} ارسال سر طغرل سوم نزد خلیفه عباسی، از یک‌سو می‌تواند به معنای توافقات قبلی بین خلیفه و خوارزمشاه علیه طغرل و به‌منزله اعلان خبر پیروزی خود به متفقدش بوده باشد؛ ولی از سوی دیگر نیز می‌توانست به معنای زنگ خطری باشد برای خلافت که از سوی قدرت نوظهوری به نام خوارزمشاه به صدا درآمده است. حوادث بعدی و جنگ‌های الناصر و تکش، خود تأییدی بر این مدعاست. با مرگ طغرل سوم در چهارم

۱۴۹. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۵۷.

۱۵۰. نخجوانی، ص ۳۲۴.

۱۵۱. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۳۲-۳۱؛ و نیز، نک: قزوینی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۷۰.

جمادی الاخر سال ۵۹۰ ق،^{۱۵۲} سلطنت یک‌صد و شصت‌ساله سلجوقیان که با طغرل آغاز شده بود، با طغرل هم پایان یافت. بدین صورت در شهری که از سوی طغرل بیک، بنیان‌گذار سلسله سلجوقی به‌عنوان پایتخت انتخاب شده بود، «خاکسترهای سلطنت سلجوقی»^{۱۵۳} بر باد داده شد. پس از مرگ طغرل، تکش تمامی اراضی سلجوقیان و به‌نوعی اتابکان را بین امرای خود تقسیم کرد و اصفهان نیز به میمنت خیانت قتلغ ایناچ به او رسید.^{۱۵۴} ولی برخلاف تصور الناصر و باوجود مشارکتش در جنگ با طغرل سوم، چیزی از این سرزمین‌های سلجوقیان به وی نرسید. این امر موجب تیرگی روابط و درنهایت حمله تکش بر قشون خلیفه گردید.^{۱۵۵}

در سال ۵۹۱ ق، با توجه به اختلافات به وجود آمده در بین فرزندان جهان‌پهلوان در آذربایجان و نیز اختلافات پیش‌آمده در بین فرزندان مظفرالدین عبدالفتح الدغدو بن آغ طغان ابن شمله، حاکم خوزستان، خلیفه الناصر موفق شد که با ارسال سپاهی به سرکردگی وزیرش ابن قصاب، خوزستان را که از نواحی تحت حاکمیتی اتابکان بود را به مناطق تحت سلطه خود بیفزاید.^{۱۵۶}

چندی بعد امیر ایناچ محمود به علت شورش علیه خوارزمشاه، مجبور به پناهندگی به قرارگاه ابن قصاب در حلوان می‌گردد.^{۱۵۷} سپاهی به اتحاد آن دو موفق به بیرون راندن یونس بن تکش و امیر میاجوق از همدان می‌شود. در طی مدت کوتاهی آن‌ها خوارزمشاهیان را از عراق عجم بیرون می‌کنند.^{۱۵۸}

ولی چندی نمی‌گذرد که ایناچ به نیت بلند پروازانه خلیفه الناصر و ابن قصاب در عراق عجم پی برده و با حمله‌ای، ارتش خلیفه را مجبور به فرار می‌کند. ابن قصاب که به همدان بازگشته بود با تهدید سلطان تکش مبنی بر خروج از عراق عجم مواجه شد. تکش موفق به انتقام از ابن قصاب

۱۵۲. بنداری، ص ۳۶۳؛ نیشابوری، ص ۹۱؛ حسینی، ص ۲۱۱؛ راوندی، ص ۳۷۱؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۶۰؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۲، ص ۱۱۵. ۱۱۴؛ یزدی، العراضه، ص ۱۵۴؛ ابن خلدون، ج ۵، ص ۱۸۲؛ ابن اسفندیار، ص ۱۵۸؛ جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۲۴. ۴۲۳؛ ابوالفداء، ج ۳، ص ۸۹. ۹۰؛ جوینی، ج ۲، ص ۳۲-۳۱؛ رشیدالدین، ص ۱۲۳ و ۱۳۲؛ مقریزی، السلوک، ج ۱، ص ۴۰؛ ابن الوردی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۷۴۸؛ میر خواند، ج ۴، ص ۳۵۱. ۳۴۸؛ قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۴۷۰. ۴۶۹. Ahmed b. Mahmud, *Selçuknâme*, C. II, s. 86.91; Abu'l Farac, Gregory (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt II, s. 467.

۱۵۳. حسینی، ص ۲۱۱

۱۵۴. راوندی، ص ۳۷۵؛ جوینی، ج ۲، ص ۳۴؛ یزدی، ص ۱۵۵؛ البته همدانی اشاره دارد که تکش تخت همدان را به ایناچ سپرده

است؛ رشیدالدین، ص ۱۳۳.

۱۵۵. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۳۱؛ راوندی، ص ۳۷۵.

۱۵۶. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۲۴؛ سبط بن جوزی، ج ۸، ص ۴۴۵.

۱۵۷. راوندی، ص ۳۷۶؛ جوینی، ج ۲، ص ۳۸.

۱۵۸. جوینی، ج ۲، ص ۳۸.

نمی‌شود. زیرا قبل ورود او به همدان، ابن قصاب در شعبان ۵۹۲ق. فوت کرده بود. به همین دلیل پس از تصرف همدان دستور داد که سر مرده را بریده و به خوارزم بفرستند.^{۱۵۹} سرانجام قتلخ اینانچ نیز کم از ابن قصاب نبود. او توسط دختر طغرل سوم که هم‌اکنون همسر یونس بن تکش بود با حیلتی به دام کشیده شده و در جمادی‌الثانی ۵۹۲ق. و به انتقام مرگ پدرش، به قتل رسید.^{۱۶۰}

پس از بازگشت سلطان تکش از عراق به سال ۵۹۱ق.، برخی از مملوکان اتابک جهان‌پهلوان با سازش با بعضی از امراء سلجوقی تصمیم به مقابله با خوارزمشاه را گرفتند. در رأس این اتحادیه، مملوک امیر عزالدین ابوالمظفر گوگجه بن عبدالله التترکی قرار داشت.^{۱۶۱} او پس تصرف ری در حال پیشروی به سوی اصفهان بود که متوجه می‌شود که مملوک سیف‌الدین طغرل به سرکردگی سپاهی از سوی خلیفه الناصر موفق به تصرف اصفهان شده است. اتحاد آن دو به اشغال تمامی عراق عجم منجر می‌شود. ری، کاشان، ساوه، قم، و حوالی آن‌ها سهم گوگجه و اصفهان، همدان، زنجان، قزوین، و حوالی آن‌ها تحت حاکمیت خلیفه عباسی درمی‌آیند. ولی الناصر لدین‌الله ضمن ارسال منشور و لوای حکومتی برای گوگجه، او را مشروط می‌کند که می‌بایست درآمدهای مالیاتی این مناطق را به خزانه بغداد واریز کند.^{۱۶۲} بدین ترتیب خلیفه دوباره موفق شد که سلطه خود را به‌طور کامل بر عراقین مسجل کند.

در دورانی که اتابک ابوبکر در شمال درگیر جنگ با برادرش امیران عمر و گرجی‌ها بود، از سوی سلطان تکش برای مقابله با تندروی‌های مملوکان جهان‌پهلوان در عراق عجم به همدان دعوت شد. ولی او تنها به ارسال برادرش اوزبک اکتفا کرد.^{۱۶۳} بروز منازعه بین اوزبک و گوگجه و تصرف همدان توسط اوزبک در ربیع‌الاول ۵۹۳،^{۱۶۴} نشان از وجود اختلافات داخلی در حکومت اتابکان و نارضایتی گوگجه از سازش با خلیفه را دارد. زیرا خلیفه به‌سرعت سپاهی را به سرکردگی یکی از امیران متواری ایوبیان به بغداد به نام ابوالهیج السمین را به کمک اوزبک ارسال می‌کند. ولی بروز اختلافات بین آن دو، منجر به زندانی شدن اوزبک می‌گردد. خلیفه برای جلوگیری از ضعف بیشتر

۱۵۹. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۳۲-۲۳۱؛ راوندی، ص ۳۸۱ ۳۸۳؛ ابن اسفندیار، ص ۱۶۰؛ جوینی، ج ۲، ص ۳۸.

۱۶۰. راوندی، ص ۳۸۱-۳۸۰.

۱۶۱. کمال‌الدین ابوالفضل ابن الفواطی، مجمع‌الاداب فی معجم‌القاب، ج ۴، (دمشق: ۱۹۶۵، ۱۹۶۲) ص ۲۸۴-۲۸۳؛ در دیگر منابع از او تنها با عنوان مملوک نورالدین گوگجه یاد شده است.

۱۶۲. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۳۴؛ ابن الفواطی، ج ۴، ص ۲۸۴، ۲۸۳؛

163. Defremery, M. "Recherches Sur Quatre Princes d'Hamadan", s. 152.

راوندی، ص ۳۸۸؛ جوینی ج ۲، ص ۳۸؛ او اشاره دارد که اوزبک از دست برادرش به نزد تکش فرار کرده است.

۱۶۴. راوندی، ۳۸۸.

در مقابل گوگجه، با ارسال خلائع و هدایایی، از ابوالهیج خواستار آزادی اوزبک می‌شود. این عمل خلیفه به شدت موجب ترس او و فرارش از میدان نبرد می‌گردد.^{۱۶۵}

با وجود این که بیشتر ایام حکومت ابوبکر صرف مقابله با گرجی‌ها و خوارزمیان و قدرت رو به افزون مملوکانی چون گوگجه گردید،^{۱۶۶} ولی او موفق به تصرف بسیاری از مناطق عراق عجم چون اصفهان و ری شده بود.^{۱۶۷} به همین دلیل نیز خلیفه الناصر سعی داشت با توسل به سیاست‌های تفرقه‌افکنانه، همچنان در تضعیف حکومت اتابکان گام بردارد. بدین صورت که در سال ۶۰۲ ق. یکی از مملوکان حاکم بر همدان به نام شمس‌الدین آی دوغموش (آیتغمش) موفق به رهایی اتابک ابوبکر و تبریز از تهدیدات علا‌الدین کورپه ارسلان حاکم مراغه و مظفرالدین گوی بوری حاکم اربیل و عقب راندن نیروهای خوارزمی از زنجان گردید.^{۱۶۸} ناصر نیز در پی همان سیاست‌های تفرقه‌افکنانه خود، با ارسال القابی «خاقان اعظم پادشاه معظم شمس‌الدوله و الدین نصره الاسلام و المسلمین ملک ملوک امراء الشرق و الغرب»^{۱۶۹} برای آی دوغموش، سعی نمود که او را همچون سلطانی در برابر اتابکان و خوارزمشاهیان قرار بدهد.

پس از مرگ ابوبکر در ۶۰۷ ق.، برادرش مظفرالدین اوزبک به مقام اتابکی می‌رسد. مرگ ابوبکر موجب شورش بسیاری از مملوکان به رهبری مملوکی به نام نصرالدین منقلی علیه شمس‌الدین آی دوغموش می‌گردد. به همین دلیل نیز آی دوغموش به بغداد پناه می‌برد. او از سوی ناصر با التفات بسیار پذیرفته شده و ضمن پوشانیدن لباس‌های فاخر بر وی، دستور می‌دهد که بر درب درگاهش طبل سلطانی نواخته شود.^{۱۷۰}

این‌گونه اعمال خلیفه موجب هراس منقلی می‌گردد. به همین دلیل نیز او پسرش محمد را به بغداد می‌فرستد تا خلیفه را از حمایت آی دوغموش منصرف سازد. ناصر نیز بدون هیچ‌گونه اظهار جوابی، محمد را تا ارسال سپاهش به سوی همدان در بغداد نگاه می‌دارد.^{۱۷۱} در جمادی‌الثانی ۶۰۹ خلیفه آی دوغموش را بدون سپاه و برای درخواست کمک به نزد سلیمان بن پارچمن رئیس

۱۶۵. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۳۷؛ راوندی، ص ۲۹۳-۳۹۲.

۱۶۶. گوگجه در ۶۰۰ ق. توسط یکی دیگر از مملوکان به نام شمس‌الدین آی دوغموش به قتل رسید. نک: ابن اثیر، ج ۹،

ص ۲۶۵

۱۶۷. راوندی، ص ۴۰۳-۳۹۹.

۱۶۸. ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۸۳-۲۸۲

۱۶۹. جرفادقانی، ص ۵

۱۷۰. ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۷-۳۰۵

۱۷۱. همان، ص ۳۰۶.

ترکمانان عراقی می‌فرستد. ولی سلیمان که از تصرف برخی از اراضی‌اش توسط خلیفه ناراضی بود، منقلی را از این امر خبردار می‌کند. منقلی نیز با ارسال سپاهی، آی دوغموش را به قتل می‌رساند. (۱۰عق.)^{۱۷۲} با توجه به این‌که منقلی همچون یک حکمران مستقل عمل می‌کرد، موجبات هراس اوزبک نیز از وی می‌شد.^{۱۷۳} این نکات مشترک موجب اتحاد اوزبک با ناصر گردید. جلال‌الدین حسن نیز به‌عنوان رهبر اسماعیلیان با تحریک خلیفه به این اتحاد پیوست. سپاه ارسالی خلیفه به رهبری یکی از غلامانش به نام مظفرالدین سنقر موفق به شکست منقلی در جمادی‌الثانی ۶۱۲ گردید. شحنة ساوه که منقلی به او پناه برده بود، سرش را قطع و برای اوزبک ارسال می‌دارد. او نیز سر منقلی را برای خلیفه ناصر می‌فرستد. سرزمین‌های منقلی نیز بین خلیفه و اوزبک و جلال‌الدین حسن تقسیم می‌شود.^{۱۷۴}

اتابک اوزبک یکی از غلامانش به نام سیف‌الدین اوغلامیش را جانشین خود در این مناطق می‌کند. ولی او که قبلاً در خدمت علاء‌الدین خوارزمشاه بود، خطبه‌ها را به نام خوارزمشاه می‌خواند.^{۱۷۵} باوجود این‌که نه اتابک و نه خلیفه به این عمل اعتراضی نمی‌کنند، ولی خلیفه که متوجه ظهور خطر جدیدی به نام اوغلامیش در منطقه شده بود به‌سرعت در پی اخذ تدابیری علیه آن می‌شود. بنابراین دور از ذهن نخواهد بود که قتل سیف‌الدین اوغلامیش توسط فدائیان جلال‌الدین حسن اسماعیلی^{۱۷۶} که در این ایام متحد خلیفه به حساب می‌آمد، در همین راستا بدانیم.

چندی بعد اتابک اوزبک با حملات سلطان محمد خوارزمشاه مواجه شد. او به ناچار اطاعت سلطان محمد را گردن نهاده و با پرداخت خراج و مالیات سالیانه مجبور به حفظ حکومت خود گردید.^{۱۷۷} پس از چندی هنگامی که جلال‌الدین خوارزمشاه با فرار از مقابل مغولان وارد آذربایجان شده بود، اتابک اوزبک موفق به مقابله و جلوگیری از خوارزمشاه در آذربایجان نگردید. (۲۱عق.) او توسط جلال‌الدین در قلعه النجه محبوس شده و در همان‌جا نیز درگذشت.^{۱۷۸} تنها بازمانده خاندان

۱۷۲. ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۷؛ ابوالفداء، ج ۳، ص ۱۱۵؛ ابن الوردی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ ابن تغریبدری، ج ۶، ص ۲۰۸.

۱۷۳. ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۷.

۱۷۴. ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۹؛ رشیدالدین همدانی، جامع التواریخ، بخش تاریخ اسماعیلیان، ص ۱۷۴. ۱۷۳؛ ابن اسفندیار، ج ۲، ص

۱۷۵؛ جوینی، ج ۲، ص ۷۰۲. ۷۰۱.

Abu'l Farac, Gregory, (Bar Hebraeus), *Tarih*, Cilt II. s. 494.

۱۷۵. ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۹. ۳۱۰؛ شهاب‌الدین محمد نسوی، سیرت جلال‌الدین منکیرنی، ج ۳، به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات

مجتبی مینوی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۲۲-۲۱.

۱۷۶. همان.

۱۷۷. نسوی، ص ۲۶ و ۱۰۱.

۱۷۸. همان، ص ۱۴۹.

اتابکی پسر اوزبک «ملک خاموش» بود. وجه تسمیه اسم وی از آن جا بود که او یک کودک کرو و لال مادر زادی بود. وی هم به دست خوارزمشاه گرفتار شد؛ ولی بعد از مدتی خود را نجات داده و به قلعه الموت نزد اسماعیلیه پناه برد. اما او نیز در آن جا درگذشت.^{۱۳۹} بدین ترتیب، با مرگ «ملک خاموش»، عمر اتابکان آذربایجان هم به خاموشی گرایید.

نتیجه

اتابکان آذربایجان پس از دست یافتن به قدرت، جایگزین سلاطین سلجوقی در روابط با خلافت عباسی شدند و با توجه به این که حکومت نوپنپادی را تأسیس کرده بودند، سعی بسیاری در حفظ رابطه مسالمت آمیز خود با خلافت عباسی داشتند. زیرا، نه تنها با آخرین سلاطین سلجوقی بر سر قدرت مشکل داشتند، بلکه با بسیاری از امیران و اتابکان سلجوقی که بر خرابه‌های امپراتوری سلجوقیان قدرتی به هم زده بودند، در رقابت و منازعه بودند. بنابراین حفظ رابطه و کسب مشروعیت از خلافت برای آن‌ها بسیار ارزشمند به حساب می‌آمد. از سوی دیگر خلفای عباسی که از دوران المسترشد بالله به این سو، سعی بسیاری در احیای هویت سیاسی خلافت را داشتند؛ از این فرصت به دست آمده در درون سلطنت سلجوقی به خوبی استفاده کرده و نه تنها در تلاش برای حفظ روابط با اتابکان آذربایجان بودند، بلکه در مواقع لزوم از طرق مختلف چون قرار دادن آن‌ها در مقابل سلاطین سلجوقی و یا دیگر امیران و اتابکان جویای قدرت، سعی در کنترل قدرت آن‌ها و همچنین نفوذ خود در منطقه عراق عجم و به خصوص در مقابل قدرت رو به رشد خوارزمشاهیان را داشتند.

کتاب نامه

آقسرای، محمد. تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. تصحیح عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن. تاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیه. تحقیق عبدالقادر احمد طلیمات. قاهره: دارالکتب الحدیثه، بی تا.

_____ . الکامل فی التاریخ. بیروت: ۱۳۸۵ هـ/ ۱۹۶۵.

_____ . تاریخ کامل. تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ج ۲. ترجمه علی هاشمی حایری و ابوالقاسم حالت. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. ج ۲. به تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات کلاله

خاور، ۱۳۶۶.

ابن الازراق، احمد بن یوسف الفارقی. تاریخ میافارقین و آمد. تحقیق بدوی عبدالطیف عوض. قاهره: ۱۹۵۹.
ابن الفوطی، کمال الدین ابوالفضل. مجمع الاداب فی معجم القاب. ج ۴. دمشق: ۱۹۶۵-۱۹۶۲.
ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرون. مختصر الدول. مترجمان محمدعلی تاج پور - حشمت الله ریاضی،
تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.

ابن تغریبندی، جلال الدین ابوالمحاسن. النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره. ج ۵. قاهره: دار الکتبه المصریه،
۱۳۷۵ق.

ابن جوزی، الشیخ الامام ابوالفرج عبدالرحمان. المنتظم فی تواریخ الملوک والامم. ج ۸ - ۱۰. حیدرآباد دکن:
دائرہ المعارف العثمانیه، ۱۳۵۷-۱۳۵۹ق.

ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن. العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من
ذوی السلطان الاکبر. ج ۵ و ۴. بیروت: ۱۹۷۹.

ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین. وفات الاعیان و انباء ابناء الزمان. ج ۱ تا ۷. بیروت: ۱۹۷۸.
ابن طقطقی، محمد بن طباطبا. تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی. مترجم محمد وحید
گلپایگانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد. الانباء فی تاریخ الخلفاء. تصحیح تقی بینش. مشهد: انتشارات دفتر نشر
کتاب، ۱۳۶۳.

ابن قلانسی، ابوسعید حمزه بن اسد التیمی. ذیل التاریخ دمشق. بیروت: نشر آمد روز، ۱۹۰۸.
ابن کثیر، اسماعیل بن عمر الدمشقی. البدايه والنهائيه و معه نهايه البدايه والنهائيه فی الفتن والملاحم. ج ۱۲.
مصر: ۱۳۵۱ ق. ۱۹۳۲.

ابن واصل، جمال الدین محمد بن سالم. مفروج الکروب فی الاخبار بنی ایوب. تصحیح جمال الدین الشیال،
مصر: بی تا.

ابن الوَرْدی، ابوحفص زین الدین عمر. تتمه المختصر فی اخبار البشر یا تاریخ ابن وردی. ۲ جلد. نجف: المطبعه
الحیدریه، ۱۳۸۹ ق.

ابوالفداء، الملک المویذ عمادالدین اسماعیل. المختصر فی الاخبار البشر. ج ۲ و ۳. مصر: بی تا.
ابوشامه، شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل. الروضتین فی اخبار الدولتین. تصحیح محمد حلمی، قاهره:
۱۹۵۶.

العینی، بدرالدین محمود بن احمد. عقدالجمعان فی تاریخ اهل الزمان. ۴ جلد. مصر: انتشارات الهیه المصریه،
۱۴۰۸. ق.

بنداری اصفهانی، فتح بن علی بن محمد. زبده النصره و نخبه العصره (تاریخ سلسله سلجوقی). ترجمه
محمدحسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۶.

بویل، جی (گردآورنده). تاریخ ایران، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان. ج ۵. چ ۳. پژوهش دانشگاه
کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.

تشنر، فرانتز. «خليفة عباسی و آئین فتوت»، مجله وحید. ترجمه مظفر بختیاری، شماره ۵۵، تیر ۱۳۴۷، ص ۶۳۶-۶۲۵

جوزجانی، منهاج السراج. طبقات ناصری: تاریخ ایران و اسلام. ۲ جلد در یک مجلد. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

جوینی، عطا ملک بن محمد. تاریخ جهانگشای. ۳ جلد. به تحقیق محمد قزوینی. تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۵.

حسینی، صدرالدین ابوالحسن ناصربن علی. زبده التواریخ، اخبار الامراء و الملوك السلجوقیه. ترجمه رمضان علی روح الهی. تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰.

خوافی، احمد بن محمد. مجمل فصیحی. ۳ جلد. تحقیق محسن ناجی نصرآبادی. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸.

خواند میر، قیاس الدین بن حمام الدین الحسینی. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. چاپ چهارم. ج ۲. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰.

دیاریکری، حسین بن محمد. تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس. ج ۲. قاهره: ۱۲۸۳ ق. ذهبی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان. تهذیب سیر الأعلام النبلاء. چاپ اول. خلاصه شده توسط: احمد فایز الحمصی. تحت نظر: شعیب الأرنؤوط. ناشر: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ هـ ق - ۱۹۹۱.

راوندی، ابوبکر نجم الدین محمد بن علی. راحه الصدور و آیه السرور فی تاریخ آل سلجوق. چاپ دوم. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.

سبط بن الجوزی. مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان. جلد ۱۱ و ۱۲. حیدرآباد: مطبعة المعارف العثمانیه، ۱۳۷۰ ق. ۱۹۵۱/م.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر. تاریخ الخلفاء. مصر: بی نا، بی تا. شبانکاره‌ای، محمد. مجمع الانساب. تصحیح میر هاشم محدث. ۲ جلد. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳. عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار. تاریخ یمینی. ج ۳. ترجمه ابوالشرف ناصح جرفادقانی. به اهتمام دکتر شعار. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

قزوینی، حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. ج ۳. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹. قلقشندی، ابوالعباس احمدعلی. مآثر الانافه فی معالم الخلافه. به تحقیق عبد الستار احمد فراج. کویت: التراث العربی، سلسله تصدیرها وزارت الارشاد و الانباء، ۱۹۶۴.

قمی، نجم الدین ابوالرجا. تاریخ الوزراء. به کوشش محمدتقی دانش پزوه. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی. کتاب السلوک لمعرفة الدول الملوک. ج ۱. نشر و تحقیق مصطفی زیاده. قاهره: ۱۹۵۶.

میر خواند، میر محمد بن سید برهان الدین. روضه الصفاء. ج ۲ و ۴ و ۶. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۳۹. نخجوانی، هندوشاه. تجارب السلف. ج ۳. تصحیح عباس اقبال. به اهتمام دکتر توفیق سبحانی. تهران: انتشارات

کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.

نسوی، شهاب الدین محمد. *سیرت جلال الدین منکبرنی*. ج ۳. به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین. *سلجوق نامه به همراه ذیل سلجوق نامه*؛ تألیف ابو حامد محمد بن ابراهیم. به اهتمام میرزا اسماعیل خان حمیدالملک افشار. تهران: انتشارات کلاله خاور، ۱۳۳۲.

واعظی کاشفی، ملا حسین. *فتوت نامه سلطانی*. ۲ جلد. تصحیح و مقدمه. محمدجعفر محجوب. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

همدانی، رشیدالدین فضل الله. *جامع التواریخ*، بخش های مربوط به تاریخ آل سلجوق و اسماعیلیان، به تحقیق محمد روشن. تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

یزدی، محمد بن عبدالله بن نظام حسینی. *العراضه فی الحکایه السلجوقیه*. به کوشش مریم شمسی. تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۸.

Ahmed b. Mahmud. *Selçuknâme*. Cilt II. hzr. Erdoğan Merçil. İstanbul: Kervan Yay, 1977.

Agacanov, Sergey Grigorevi. *Selçuklular*. Çev: Ekbər N. Nəcəf və Ahmət R. Annabərdiyəv. İstanbul: ötügen, 2006.

Azimi, Ebu Abdullah Muhammed. *Tarih*. (Selçuklular dönemiyle ilgili bölümler 430-538H.) çev. Ali Sevim. Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları, 1988.

Bünyadov, Ziya. *Azərbaycan Atabəyləri Dövləti (1136-1225-ci illər)*. Bakı: Şərq-Qərb, 2007.

Defremery, M. "Recherches Sur Quatre Princes d'Hamadan". *Journal Asiatique*. No. IX. Ser. IV. Paris: 1847. pp. 140-177.

Gregory, Abu'l Farac. (Bar Hebraeus). *Abû'l Farac Tarihi*. Cilt II. Çev: Ö. Rıza Doğrul. Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları, 1945.

Köyman, M. Altay. *Büyük Selçuklu İmparatorluğu Tarihi*. Cilt II. İmparatorluk Devi. Ankara: TTK Yay, 1984.

Müneccimbaşı, Ahmed b. *Lütfullâh. Câmî'u'd-düve (Selçuklular Tarihi)*. Cilt: II. Yay. Ali Öngül. İzmir: Akademi Kitabevi Yay., 2000.